

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۹/۱۰
تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۱۲/۲۵

فصل نامه علمی - پژوهشی مشرق موعود
سال هفتم، شماره ۲۵، بهار ۱۳۹۲

نقد و بررسی آراء مدعیان مهدویت: با تکیه بر آراء احمد الحسن

نصرت الله آیتی*

چکیده

احمد بن اسماعیل معروف به احمد حسن، یکی از مدعیانی است که در سال‌های اخیر به ادعای این‌که امام مفترض الطاعه، مهدی، قائم، وصی امام مهدی، نوه آن حضرت و یمانی است، برای خود شهرتی به هم زده و در گوشه و کنار عده‌ای را فریفته و با خود همراه کرده است. وی و طرف‌دارانش برای اثبات ادعاهای خود به برخی از روایات تمسک جستند. در این نوشتار، تلاش شده است به اختصار برخی از مستندات وی به نقد کشیده شود و خبط و خطاهای نهفته در آن گوشزد شود. تقطیع روایات، تحریف نظر دانشمندان شیعه، ناتوانی در فهم معنای روایات، استناد به نقل‌های شاذ، استناد به نسخه‌بدل‌ها، برداشت سطحی از روایات، استناد به روایات اهل سنت، حذف روایات مخالف، تعارض درونی و بیرونی برخی از نقدهایی هستند که می‌توان برای مستندات آن‌ها برشمرد.

واژگان کلیدی

امام مهدی، احمد حسن، یمانی، مدعیان دروغین.

با گذشت روزها، ماه‌ها و سال‌ها بشر آخرالزمان آرام‌آرام به لحظه پرشکوه طلوع خورشید هستی نزدیک‌تر می‌شود و دوران ظلمت تاریخ، سینه خود را برای درخشش شفق حقیقت می‌گشاید. این چشم‌انداز دل‌انگیز و افق روشن از یک سو دلدادگان روشنایی را سرشار از امید و طراوت می‌کند و بذریع ایمان و استواری را در دل‌هایشان می‌کارد و از سوی دیگر کارگزاران ظلمت را به تکاپو وامی‌دارد؛ تکاپویی با همه امکانات و توانمندی‌ها و با بسیج همه نیروها برای ماندن و نابود نشدن. به راستی که برای جبهه تاریکی این لحظات آخر بسیار حیاتی و قیمتی‌اند و وقتی فرمانده این جبهه در بهشت، آن هم در قبال پیامبری از پیامبران خدا فرصت سوزی نکرد و قدر لحظه‌های خود را برای فریب دانست، آیا از این لحظات باقی‌مانده از واپسین ساعات تاریخ بشریت غفلت می‌کند؟ هرگز! از این روست که با گذشت زمان، جریان فتنه‌ها شتاب بیشتری می‌گیرد و موج‌های سهمگین آن بلندتر و شکننده‌تر می‌شود. رصد حیل‌ها و ترفندهای جبهه ظلمت برای اغوای بشر آخرالزمان کاری است بس مهم و حیاتی و البته ظریف و پردامنه که لحظه‌ای غفلت از آن پیامدهایی خسارت‌بار و جبران‌ناپذیر در پی خواهد داشت. یکی از این طرفندها پایه‌گذاری جریان‌های انحرافی است که به ادعای مهدویت یا ارتباط با امام مهدی علیه السلام و امثال آن مؤمنان ساده‌دل را اسیر هوس‌های زودگذر خود می‌کنند و از جهل، مرکبی برای سوار شدن بر گرده آنان می‌سازند. آنان در پوستین گوسفند، گرگ‌گونه ایمان خلیق را می‌درند و به ناپودی می‌کشاند و تبعات آن تنها دامن‌گیر گرفتارشدگان در دام این شیادان رهنز نمی‌شود، بلکه چه بسا اصل اندیشه مهدویت را از نظرها می‌اندازد و در دل‌ها سست جلوه می‌دهد و این هدف غایی جبهه شیطان است که ایمان یک نفر و هزار نفر را نشانه نرفته، بلکه اصل ایمان را هدف قرار داده است.

احمد حسن الیمانی

از جمله این جریان‌های انحرافی که در سال‌های اخیر در کشور عراق شکل گرفته و در گوشه و کنار در حال ترویج باورهای خرافی است، جریان احمد حسن است. مؤسس این جریان، شخصی به نام احمد بن اسماعیل از قبیله صیامر است که در سال ۱۹۷۳ میلادی در منطقه‌ای به نام هویر از توابع شهرستان زبیر از استان بصره متولد شد و در سال ۱۹۹۹ از دانشکده مهندسی نجف فارغ‌التحصیل شد و مدتی در حوزه شهید سید محمد صدر تلمذ نمود. وی مدعی است ابتدا در خواب و سپس در بیداری با امام مهدی علیه السلام ملاقات کرده و آن

حضرت او را مأمور به هدایت انسان‌ها کرده است.

احمد حسن ادعاهای متعددی دارد از جمله این‌که:

۱. خود را فرزند با واسطه امام مهدی علیه السلام می‌داند و با این سلسله نسب خود را به آن حضرت منتسب می‌کند: احمد بن اسماعیل بن صالح بن حسین بن سلمان بن امام مهدی.
 ۲. خود را امام سیزدهم معرفی می‌کند.
 ۳. خود را مهدی و قائم می‌داند. او معتقد است پس از امام مهدی، دوازده مهدی که همگی قائم نیز هستند از فرزندان آن حضرت به ترتیب جانشین او خواهند شد و او اول المهدیین است.
 ۴. خود را وصی و جانشین امام مهدی می‌داند که به زودی و پس از حیات آن حضرت جانشین ایشان خواهد شد.
 ۵. خود را یمانی می‌نامد.
 ۶. خود را فرستاده امام مهدی برای هدایت انسان‌ها می‌داند که همه باید به او ایمان آورند و با وجود او دیگر تقلید از مراجع جایز نیست و همه باید از او تقلید کنند.
- وی دعاوی خود را از حدود ۱۲ سال پیش آغاز کرد و توانست در کشور عراق، برخی از شیعیان ساده‌دل را بفریبد. وی پس از انجام اقدامات نظامی‌ای که طرف‌داران او در عراق انجام دادند و در نتیجه اقدام پلیس بغداد برای دستگیری‌اش از عراق گریخت و پس از آن تنها از طریق اینترنت با طرف‌داران خود در ارتباط است. طرف‌داران وی معتقدند او هم‌اکنون غایب شده است.

شیوه‌های نقد احمد حسن

برای نقد احمد حسن، از دو مسیر می‌توان حرکت کرد:

مسیر نخست این است که صرف‌نظر از ادعای احمد حسن و مستندات او، ابتدا به این پرسش پاسخ داده شود که بر اساس روایات اهل بیت علیهم السلام پس از حکومت امام مهدی علیه السلام چه رخ خواهد داد؟ آیا دوران رجعت آغاز خواهد شد و امامان معصوم علیهم السلام به دنیا بازگشته و حکومت امام مهدی علیه السلام با سرپرستی آنان استمرار خواهد یافت؟ یا این‌که فرزندان امام مهدی علیه السلام جانشین آن حضرت خواهند شد؟ و یا این‌که احتمالات دیگری وجود دارد؟ پرسش دوم که نیازمند پژوهش مستقل دیگری است، این است که اگر فرض را بر این بگیریم که پس از امام مهدی علیه السلام فرزندان آن حضرت جانشین ایشان خواهند شد، آیا آنان پیش از ظهور امام مهدی علیه السلام نیز جایگاه و نقشی خواهند داشت یا این‌که نقش و جایگاهشان منحصراً مربوط به

پس از ظهور و رحلت یا شهادت امام عصر علیه السلام است؟ سومین پرسشی که باید به آن پاسخ داد این است که اساساً برای تشخیص مصادیق فرمایشات پیشوایان معصوم علیهم السلام چه راهکارهایی وجود دارد؟ به تعبیر دیگر، برای تطبیق فرمایشات ائمه علیهم السلام بر مصادیق خارجی، چه معیارهایی وجود دارد؟ حل این پرسش از این جهت در نقد احمد حسن راه‌گشاست که او مدعی است بسیاری از آن چه ائمه علیهم السلام فرموده‌اند بر او تطبیق می‌شود و او مصادیق بسیاری از روایات است. بنابراین نیازمند معیارهایی برای تطبیق روایات بر مصادیق خارجی هستیم. اگر بتوان به این سه پرسش اساسی پاسخ داد، می‌توانیم ادعای احمد حسن و امثال او که در گذشته بوده‌اند و در آینده نیز خواهند بود را به راحتی نقد کنیم.

دومین مسیر برای پاسخ‌گویی به ادعای احمد حسن، نقد و بررسی مستندات اوست؛ به این معنا که مستندات او یک‌به‌یک بررسی شوند و میزان دلالت آن‌ها بر ادعایش بررسی شوند. از میان دو شیوه یادشده، شیوه نخست مبنایی‌تر است و کاربرد بیشتری دارد و نگارنده، فاز سوم آن - معیارهای تطبیق - را تا حدودی به انجام رسانده است (آیتی، ۱۳۹۱)، اما نظر به درخواست‌هایی که برای پاسخ‌گویی اجمالی به دعاوی یادشده وجود داشت در نوشتار پیش رو طبق شیوه دوم به نقد برخی از مستندات احمد حسن پرداخته شد تا خوانندگان عزیز با روشی که او در مقام استدلال بر ادعایش در پیش گرفته و دلایلی که بر آن اقامه کرده بیشتر آشنا شوند.

پیش از شروع نقد افکار وی تذکر دو نکته ضروری است: نخست این‌که مسئله امامت و مهدویت یکی از اعتقادات بنیادین مکتب تشیع است و آن‌چه در این باره مطلوب است، ایمان است و ایمان نمی‌تواند مبتنی بر گمان باشد؛ چرا که آدمی نمی‌تواند به چیزی که یقین ندارد ایمان داشته باشد از این رو چنین باور بنیادینی نمی‌تواند مبتنی بر ادله گمان‌آور باشد و ما در این حوزه و سایر اعتقادات اساسی دیگر نیازمند ادله یقین‌آور هستیم. به همین دلیل مروجان احمد حسن اعتراف دارند که مدعای خود را نمی‌توانند با اخبار واحد اثبات نمایند و از این‌رو مدعی هستند برای اثبات حقانیت احمد حسن، روایات متواتری در دست دارند که برای انسان یقین‌آور است. با توجه به نکته یادشده برای نقد احمد حسن، نیاز به بررسی تک‌تک مستندات او نیست، گرچه همه آن‌ها قابل نقد هستند، بلکه همین که تعدای از مستندات او نقد شده و دلایل او از حد تواتر ساقط شود برای ما کفایت می‌کند. نکته دوم این‌که آن‌چه در نوشتار پیش رو به احمد حسن نسبت داده می‌شود، اگر به منبع خاصی ارجاع داده نشده باشد، مطالبی است که نویسنده از سخن‌گوی سایت او در پالتاک مسنجر به صورت شفاهی

شنیده است.

نقد و بررسی ادعای احمد حسن

در ادامه برخی از شیوه‌هایی که آنان برای اثبات مدعای خود دارند بررسی می‌شوند.

تقطیع روایات به قصد فریب

فریب و نیرنگ، از جمله شگردهای مروّجان احمد حسن است. این امر در تطبیق روایات بر وی آشکارتر است. یک دسته از روایاتی که مستند طرف‌داران احمد حسن است، روایاتی است که در آن‌ها نام احمد وجود دارد. آنان در این باره می‌نویسند:

از امیرمؤمنان علیه السلام در خبری طولانی که در آن اصحاب قائم علیه السلام را ذکر می‌کند آمده است که اولین آن‌ها از بصره و آخرین آن‌ها از ابدال (تبدیل شدگان مانند حرّ) است (کاظمی، ۱۳۸۷: ۲۳۳). و از امام صادق علیه السلام در روایتی طولانی که نام یاران قائم علیهم السلام را ذکر می‌کند آمده است: «و از بصره... احمد». (انصار امام مهدی، بی‌تا: ۳۴؛ به نقل از: کاظمی، ۱۳۸۷: ۲۳۲؛ بحرانی، بی‌تا: ۷۲۴؛ حموی، ۱۳۹۹: ج ۲، ۶۳)

از آن‌جا که از یک سو طبق این روایات اولین یار امام از بصره است و نام او احمد است و از سوی دیگر احمد حسن هم نامش احمد است و هم اهل بصره است، بنابراین، این روایات به روشنی بر او انطباق می‌یابد.

در حالی که نویسنده با در کنار هم قرار دادن این دو روایت خواسته اثبات کند که بر اساس حدیث نخست، اولین یار حضرت از بصره است و طبق حدیث دوم نامش احمد است؛ پس او همان احمد حسن است. لیکن با تقطیع روایت مخاطب را فریب داده است؛ چرا که در ادامه روایت نخست که همان «خطبة البیان» است آمده است: «کسانی که از بصره هستند نامشان علی و محارب است.»

روایت بدین صورت است:

قالوا: يا أمير المؤمنين! نسألك بالله وبابن عمك رسول الله صلی الله علیه و آله أن تسميهم بأسمائهم و أمصارهم فلقد ذابت قلوبنا من كلامك. فقال: اسمعوا أبین لكم أسماء أنصار القائم إن أولهم من أهل البصرة و آخرهم من الأبدال فالذين من أهل البصرة رجالان اسم أحدهما علی و الآخر محارب و رجالان من قاشان عبد الله و عبيد الله... (حائری، بی‌تا: ج ۲، ۱۷۴)

و در روایت دوم که از امام صادق علیه السلام است کسانی که از بصره هستند سه نفرند و نام دومین آن‌ها احمد بن ملیح است، در حالی که احمد حسن، احمد بن اسماعیل است:

من البصرة: عبد الرحمن بن الأعطف بن سعد، وأحمد بن مليح، وحماد بن جابر. (طبری،

۱۴۱۳: ۵۷۴)

چنان‌که ملاحظه می‌شود نویسنده برای این‌که روایات را بر مدعای خود تطبیق دهد از یک روایت، جمله «اولین آن‌ها از بصره هستند» را انتخاب کرده، بدون این‌که به ادامه حدیث که نام‌هایی غیر از احمد را بیان نموده است اشاره‌ای کند، و از روایت دوم نام احمد را انتخاب کرده، بدون این‌که آن را به صورت کامل (احمد بن ملیح) نقل نماید و خواسته با کنار هم قرار دادن این دو حدیث به مخاطب چنین القا کند که هر دو حدیث در مقام بیان نام یک نفرند، در حالی که واقعیت چیز دیگری است.

پاسخ طرف‌داران احمد حسن به اشکالات یادشده و نقد آن

یکی از نویسندگان این جریان انحرافی برای فرار از این اشکال کوشیده است درباره دو روایت پیش‌گفته توضیحاتی ارائه دهد.

روایت نخست

وی به اشکال تقطیع روایت نخست و ذکر نکردن ادامه روایت که نام یاران بصری امام مهدی عجل الله تعالی فرجه را علی و محارب بیان کرده، دو پاسخ داده است:

پاسخ اول

این کار تقطیع نیست، بلکه آوردن موضع شاهد است (دیراوی، ۱۴۳۳: ۲۱)، در حالی که تقطیع روایت و اکتفا به موضع شاهد زمانی درست است که نویسنده درصدد القای مطلب خلاف به مخاطب نباشد، اما در این جا طرف‌داران احمد حسن تنها به تقطیع یک روایت و آوردن موضع شاهد اکتفا نکرده‌اند، بلکه با آوردن آن در کنار روایتی دیگر درصدد این بوده‌اند که به مخاطب بباوراند آن کسی که در این روایت به عنوان اولین یار امام از بصره معرفی شده همان کسی است که در روایت دیگر با نام احمد معرفی شده و این چیزی جز تقطیع به قصد فریب مخاطب نیست.

پاسخ دوم

دومین پاسخ نویسنده یادشده این است که روایت مورد نظر در کتاب *بشارة الاسلام والنزام الناصب* با تفاوت‌های بسیاری نقل شده است و همین سبب می‌شود به اسامی و شهرهایی که در این روایت آمده نتوان اعتماد کرد. وی در ادامه، این اشکال را مطرح کرده که با این وصف چگونه احمد حسن به این روایت استدلال کرده است؟ و در پاسخ مدعی شده که احمد حسن

وصی پیامبر گرامی اسلام ﷺ است و از پدران گرامی اش این روایت را نقل کرده و او به آن چه پدرانش فرموده‌اند از دیگران آگاه‌تر است (همو: ۲۷).

در پاسخ این سخن مضحک، به همین نکته بسنده می‌کنیم که این روایت و امثال آن دلایل حقانیت احمد حسن است و او می‌کوشد با ارائه این روایات، حقانیت خویش را اثبات کند. بنابراین بدون اثبات صحت این ادله و امثال آن نمی‌توان از وصایت او سخن گفت. به تعبیر دیگر، اگر کسی وصایت احمد حسن را پذیرفته باشد، دیگر بحث از این حدیث و امثال آن برایش لغو است و اگر به وصایت او باور نداشته باشد میانه بحث نمی‌توان از وصایت احمد حسن به عنوان یک دلیل استفاده کرد.

روایت دوم

نویسنده یادشده درباره روایت دوم مدعی شده است که منبع مورد استناد ما در این استدلال کتاب *دلائل الامامة* نبوده، بلکه کتاب *بشارة الاسلام* است و نویسنده کتاب، این روایت را نه از *دلائل الامامة* بلکه از *غایة المرام* نقل کرده است و در آن احمد بن ملیح وجود ندارد، بلکه متن حدیث به این صورت است:

ومن البصرة عبدالرحمن بن الاعطف بن سعد واحمد و ملیح و حماد بن جابر.

و از آن جا که نویسنده *غایة المرام* در قرن یازدهم می‌زیسته، اعتبار نقل او از نقل کتاب *دلائل الامامة* که توسط نویسندگان معاصر تصحیح شده بیشتر است (همو، ۱۹). به تعبیر دیگر، چه بسا نسخه‌ای از *دلائل الامامة* نزد نویسنده *غایة المرام* بوده که در آن احمد و ملیح بوده است و از این رو به نقل نویسنده *غایة المرام* اعتماد بیشتری وجود دارد. در نقد این دفاع ناشیانه به همین نکته بسنده می‌کنیم که اساساً این روایت در *غایة المرام* وجود ندارد، بلکه در کتاب *المحجة فی ما نزل فی القائم الحجة* که از دیگر مؤلفات سید هاشم بحرانی است آمده و این کتاب احتمالاً در انتهای *غایة المرام* چاپ شده بوده است. از این رو نویسنده *بشارة الاسلام* روایت مورد نظر را از کتاب *المحجة* نقل کرده و به دلیل چاپ شدن آن در انتهای کتاب *غایة المرام* به اشتباه آن را به این کتاب نسبت داده است. به هر تقدیر فارق از نکته یادشده، با مراجعه به متن *المحجة* که توسط محمدمنیر میلانی تصحیح شده، روشن می‌شود که در نسخه اصلی این کتاب نیز احمد بن ملیح وجود دارد (بحرانی، ۱۴۳۳: ۴۵). مصحح این کتاب آن را از روی نسخه‌ای که در کتابخانه آیت الله العظمی مرعشی وجود دارد و در زمان مؤلف - سید هاشم بحرانی - نوشته شده تصحیح کرده است و جالب این که کاتب این نسخه

در انتها چنین نوشته است: «بلغ تصحیحاً من اوله الى آخره على نسخة مصنفه دام ظلّه و متعه تعالی به طویلاً بالیوم الثانی و العشرین من شهر الحج سنة الرابعة و المائة و آلاف» (همو: ۱۱). بنابراین نسخه مورد نظر از روی نسخه مؤلف و در زمان حیات وی نوشته شده است و در صحت آن تردیدی نیست. در نتیجه، در این که در نسخه موجود *دلائل الامامة* نزد سید هاشم بحرانی نیز متن اصلی حدیث، احمد بن ملیح بوده است، همچنان که در *دلائل الامامة* موجود نیز به همین صورت است، نمی توان تردید کرد.

مؤید درستی این نکته، روایتی از امام صادق علیه السلام است که یاران امام مهدی علیه السلام را از بصره و سه نفر اعلام می کند (طبری، ۱۴۱۳)، در حالی که اگر در روایت پیش گفته، نام احمد و ملیح آمده باشد، تعداد یاران بصری امام چهار نفر خواهند شد. نویسنده یاد شده در پاسخ به این اشکال مدعی شده است که امام صادق علیه السلام نه در این روایت، بلکه در روایتی دیگر یاران بصری امام را سه نفر معرفی کرده اند (دیراوی، ۱۴۳۳: ۲۱) و این پاسخ به غایت عجیب است؛ زیرا این سخن حتی درباره یک سخن گوی عادی که گاهی سخنان دیگر خود را فراموش می کند نیز پذیرفته نیست، چه رسد به امام معصومی که ذره ای نسیان و اختلاف در سخنانش نیست و مجموعه فرمایشاتش منسجم و هماهنگ است. بنابراین اگر در روایتی یاران امام از بصره را سه نفر دانسته و روایتی دیگر مردد بین نام سه و چهار نفر باشد، ترجیح با قرآنتی است که نام سه نفر را برده است که با حدیث دیگر هماهنگی دارد. افزون بر این که با مراجعه به کتاب *دلائل الامامة* روشن می شود که اساساً این دو روایت مورد نظر یک روایت بیشتر نیستند. بخش هایی از این دو روایت بدین صورت است:

حدثني أبو الحسين محمد بن هارون، قال: حدثنا أبي هارون بن موسى بن أحمد رضي الله عنه قال: حدثنا أبو علي الحسن بن محمد النهاوندي، قال: حدثنا أبو جعفر محمد بن إبراهيم بن عبيد الله القمي القطان، المعروف بابن الحزاز، قال: حدثنا محمد بن زياد، عن أبي عبد الله الخراساني، قال: حدثنا أبو الحسين عبد الله بن الحسن الزهري، قال: حدثنا أبو حسان سعيد بن جناح، عن مسعدة بن صدقة، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قلت له: جعلت فداك! هل كان أمير المؤمنين عليه السلام يعلم أصحاب القائم عليه السلام كما كان يعلم عدتهم؟...

قال: ... من طاربتد الشرقى رجل، و هو المرابط السباح، و من الصامغان رجلا، و من أهل فرغانة رجل، ... و من عكبرا رجل، و من حلوان رجلا، و من البصرة ثلاثة رجال. و أصحاب الكهف و هم سبعة رجال ... (طبری، ۱۴۱۳: ۵۵۶)

و بالاسناد الأول: أن الصادق عليه السلام سمى أصحاب القائم عليه السلام لأبي بصير فيما بعد،

فقال عليه السلام: أما الذي في طاربند الشرقي: بNDAR ابن أحمد من سكة تدعى بازان، وهو السياح المرابط. ومن أهل الشام رجلان: يقال لهما إبراهيم بن الصباح. ويوسف بن صريا، فيوسف عطار من أهل دمشق، وإبراهيم قصاب من قرية سويقان. ومن الصامغان: أحمد بن عمر الخياط من سكة بزيع، وعلى بن عبدالصمد التاجر من سكة النجارين... ومن عكبرا: زائدة بن هبة. ومن حلوان: ماهان بن كثير، وإبراهيم بن محمد. ومن البصرة: عبدالرحمن بن الأعطف بن سعد، وأحمد بن مليح، وحماد بن جابر و أصحاب الكهف سبعة نفر: مكلمينا وأصحابه... (همو)

با دقت در این دور روایت درمی یابیم که اولاً سند این دو روایت، کاملاً یکی است و مخاطب امام صادق عليه السلام در هر دو، ابوبصیر است؛ ثانیاً امام در روایت نخست به نام شهرهای یاران امام مهدی عليه السلام و تعداد یاران آن حضرت از هر شهر اشاره فرموده اند و در روایت دوم، با اشاره به همان شهرها نام یاران امام مهدی عليه السلام از هر شهری را بیان کرده اند. این مطلب از تعبیر طبری نیز استنباط شدنی است. وی پس از نقل روایت نخست می نویسد: «و بالاسناد الأول أن الصادق سمى اصحاب القائم فيما بعد»؛ یعنی امام پس از این که در روایت گذشته نام شهرهایی که اصحاب امام زمان عليه السلام از آن جا هستند و تعداد یاران حضرت از هر شهری را بیان فرمودند، در ادامه اسامی آنان را برای ابوبصیر بیان نمودند. از این تعبیر اگر وحدت این دو روایت اثبات نشود، ناظر بودن روایت دوم به روایت نخست بی گمان اثبات شدنی است و در نتیجه اگر در یک روایت تصریح شده است که یاران امام مهدی از بصره سه نفرند، در روایت دیگر نام همان سه نفر بیان شده است.

تحریف نظر دانشمندان شیعه

طرف داران احمد حسن استخاره را یکی از دلایل حقانیت وی می دانند و مدعی اند هر کس در حقانیت وی تردید دارد می تواند با قرآن استخاره کرده و از این راه به حقانیت او پی ببرد. آن ها در این باره متنی را از کتاب *الغیبة* شیخ طوسی می آورند و می نویسند:

اما آیا با استخاره به قرآن می توان حجت الهی را شناخت و آیا این موضوع در روایات اهل بیت عليهم السلام سابقه ای دارد؟ علی بن معاذ گفت: من به صفوان بن یحیی - از بزرگان صحابه امام موسی کاظم عليه السلام - گفتم: چگونه بر [امامت] علی (امام رضا عليه السلام) یقین پیدا کردی؟ گفت: نماز خواندم و دعا کردم و استخاره نمودم و یقین یافتم. (انصار امام مهدی، بی تا: ۵۳)

طرف داران احمد حسن مدعی اند مطابق نقل یادشده، صفوان بن یحیی که از بزرگان

صحابه امام موسی کاظم علیه السلام است، بر اساس استخاره به امامت امام رضا علیه السلام یقین پیدا کرد و از آن جا که او از بزرگان اصحاب امام موسی کاظم علیه السلام به شمار می‌رود، چنین روشی مورد تأیید ائمه علیهم السلام بوده است و حتی امام رضا علیه السلام این کار او را تأیید فرمودند.

در حالی که از جملات نقل شده توسط مروّجان احمد حسن چنین برداشت می‌شود که شیخ طوسی در کتاب الغیبه خود چنین گزارش کرده که صفوان بن یحیی با استخاره به امامت امام رضا علیه السلام یقین پیدا نموده است و امام رضا علیه السلام این کار او را تأیید فرمودند، همچنان که شیخ طوسی نیز بر اصل این ماجرا و کار صفوان مهر صحت نهاده است. اما با رجوع به کتاب الغیبه روشن می‌شود که حقیقت ماجرا درست عکس آن است؛ یعنی شیخ در مقام رد دلایلی که واقفه بر مهدویت امام موسی بن جعفر علیه السلام اقامه کرده‌اند چنین نوشته است که یکی از واقفه به نام ابومحمد علی بن احمد العلوی الموسوی در کتابی با نام فی نصره الواقفه روایاتی را گردآوری کرده که بر اساس آن‌ها امام موسی بن جعفر علیه السلام امام قائم موعود هستند. نویسنده آن کتاب در مقام طعن بر کسانی که معتقد به امامت امام رضا علیه السلام بودند و مهدویت امام موسی بن جعفر علیه السلام را نفی نمودند، ماجرای صفوان را نقل کرده و در صدد اثبات این معنا بوده است که صفوان بن یحیی - که از صحابه بزرگ امام موسی کاظم علیه السلام بود و با واقفه به نزاع برخاست و مهدویت امام موسی کاظم علیه السلام را انکار کرد - خودش دلیل معتبری بر امامت امام رضا علیه السلام نداشت، بلکه با استخاره به آن حضرت اعتقاد پیدا کرد. شیخ طوسی پس از نقل این ماجرا چنین می‌نویسد:

در این گزارش فقط سرزنش کسی است که [در امر اعتقادات] تقلید کرده است. تازه اگر هم این عمل صحیح باشد هیچ دلیل و حجتی برای دیگران نیست. علاوه بر این که این مطلب از کسی ذکر شده است (صفوان بن یحیی) که به سبب فضل و زهدش مقام و منزلتی فوق این‌گونه نسبت‌ها دارد. بنابراین چطور برای او درست است که در مسئله‌ای علمی به مخالف بگوید که به خاطر استخاره به امامت ایشان معتقد شدم، مگر این که بگوییم وی معتقد بوده که شخص سؤال کننده در درجه‌ای از بلاهت و نادانی است که ابله‌اش موجب خروج از دایره تکلیف شده؛ اگر چنین باشد معارضه و بحث ساقط است. (طوسی، ۱۴۱ - الف: ۶۲)

بر این اساس روشن شد که اولاً مروّجان احمد حسن مخاطب را فریفته‌اند و با تقطیع ماجرا نتیجه‌ای کاملاً عکس مقصود شیخ طوسی را به خواننده القا کرده‌اند. ثانیاً ناکارآمد بودن روش استخاره برای شناخت امام حتی برای نویسنده واقفی کتاب

یادشده و بلکه برای عموم مخاطبان او در آن زمان آشکار بوده و به همین دلیل او کوشیده با انتساب این کار به صفوان شخصیت او را خرد کند.

ثالثاً شیخ طوسی نیز نکته پیش گفته را تأیید کرد و مدعی شده است هر کس بخواهد با استخاره امام خود را بشناسد غافل و بلکه ابله است.

رابعاً اگر ما از تمام اشکالات یادشده صرف نظر کنیم و فرض را بر این بگیریم که واقعاً صفوان بن یحیی با استخاره به امامت امام رضا علیه السلام ایمان آورده باشد رفتار او به این دلیل که معصوم نیست برای ما حجت نخواهد بود و نمی تواند مبنای اعتقاد و عمل قرار گیرد، مگر این که رفتار او را امام معصوم صریحاً تأیید کرده باشند، یا این که او این کار را در محضر امام انجام داده باشد و امام با سکوت خود رفتار او را تأیید نموده باشند، در حالی که درباره ماجرای یادشده نه دلیلی وجود دارد که امام، رفتار صفوان را صریحاً تأیید کرده باشند و نه می توان اثبات کرد که این کار در منظر امام بوده است و امام با سکوت خود درستی کار او را تأیید فرموده اند. بنابراین حتی اگر ماجرای یادشده را واقعی بدانیم باز هم نمی توان به استناد آن حجیت تمسک به استخاره برای اثبات امامت را اثبات کرد.

ناتوانی در فهم معنای حدیث

طرف داران احمد حسن در مقام استدلال بر مدعی خود گاه مرتکب اشتباهات بزرگی شده اند که در بهترین فرض ها منشأی جز بی بهره بودن آنان از کمترین دانش ادبیات نمی تواند داشته باشد. به عنوان نمونه در برخی موارد آن چه را نویسنده ای برای شرح یک روایت در ادامه روایت نوشته، جزو حدیث پنداشته اند و آن را جزو دلایل حقایق احمد حسن محسوب کرده اند و می نویسند:

قال موسى بن جعفر عليه السلام: ... وكل قائم من ولده من بعده مهدى قد هداهم الله عز وجل ذكره، وهدى بهم عباده إليه سبحانه، فهم الأئمة المهديون والعباد الصالحون الذين ذكرهم الله في كتابه أنه يورثهم الأرض و هو لا يخلف الميعاد. (مغربی، ۱۴۱۴: ج ۳، ۲۶۴ - ۲۶۵)

طرف داران احمد حسن مدعی هستند بنابر فرمایش امام موسی بن جعفر علیه السلام امام مهدی علیه السلام فرزندی دارد که مهدی هستند و در نتیجه، این روایت از جمله دلایلی است که اندیشه وجود مهدی هایی از نسل امام مهدی علیه السلام را تأیید می کند.

در حالی که بر خلاف القای طرف داران احمد حسن، مطلب بالا اساساً حدیث نیست و سخن قاضی نعمان مغربی نویسنده کتاب است که در ادامه فرمایش امام موسی بن جعفر علیه السلام و

برای توضیح آن آمده است. طرفداران احمد حسن از فرط بی‌سوادى آن را بخشی از حدیث به شمار آورده‌اند.

متن کامل کتاب بدین قرار است:

عبد الرحمن بن بكار الأقرع القیروانى، قال: حججت، فدخلت المدينة، فأتيت مسجد رسول الله ﷺ، فرأيت الناس مجتمعين على مالك بن أنس يسألونه ويفتيمهم. فقصدت نحوه، فإذا أنا برجل وسيم حاضر في المسجد وحوله حفدة يدفعون الناس عنه، فقلت لبعض من حوله: من هذا؟ قالوا: موسى بن جعفر عليه السلام. فتركت مالكاً، وتبعته، ولم أزل أتلف حتى لصقت به، فقلت: يا ابن رسول الله! إني رجل من أهل المغرب من شيعتكم و ممن يدين الله بولايتكم. قال لى: إليك عنى يا رجل، فانه قد وکل بنا حفظة أخافهم عليك. قلت: باسم الله، وإنما أردت أن أسألك. فقال: سل عما تريد؟ قلت: إنا قد روينا أن المهدي منكم، فمتى يكون قيامه، وأين يقوم؟ قال: إن مثل من سألت عنه مثل عمود سقط من السماء رأسه من المغرب وأصله فى المشرق، فمن أين ترى العمود يقوم إذا اقيم؟ قلت: من قبل رأسه. قال: فحسبك، من المغرب يقوم وأصله من المشرق وهناك يستوى قيامه و يتم أمره.

و كذلك كان المهدي عليه السلام ونشأته بالمشرق ثم هاجر الى المغرب، فقام من جهته. و بالمشرق يتم أمره، و يقوم من ذريته من يتم الله به ذلك فيما هناك، و بورثه الأرض كما قال عز و جل فى كتابه المبين: ﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزُّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ﴾ و كله ينسب الى المهدي عليه السلام لانه مفتاحه و بدعوته امتد أمره، و كل قائم من ولده من بعده مهدي قد هداهم الله عز و جل ذكره، و هدى بهم عباده إليه سبحانه، فهم الأئمة المهديون و العباد الصالحون الذين ذكرهم الله فى كتابه أنه يورثهم الأرض و هو لا يخلف الميعاد.

عبد الرحمن بن بكار مى‌گوید: پس از به جا آوردن حج وارد مدینه شدم و به مسجد النبى رفتم. مردم گرد مالک بن انس حلقه زده بودند و از او سؤال مى‌کردند و او پاسخ مى‌داد. در آن حال مردى زیبا را در مسجد دیدم که اطرافش را عده‌ای گرفته بودند و مردم را از دور مى‌کردند. از برخی از آن‌ها پرسیدم: این کیست؟ گفتند: موسى بن جعفر عليه السلام است. من مالک را رها کرده به دنبال او حرکت کردم و پیوسته به او نزدیک مى‌شدم تا این که به او چسبیدم. عرض کردم: ای پسر رسول خدا، من از شیعیان شما و از اهل مغرب هستم که به ولایت شما دین‌داری خدا را مى‌کنم. به من فرمودند: از من دور شو! چرا که بر ما نگهبانانی نهاده شده که از آن‌ها بر تو بیم دارم. گفتم: بسم الله! من تنها از شما پرسشى دارم. فرمودند: بپرس! عرض کردم: برای ما روایت شده که مهدي از شماست؛ او کی و از کجا قیام مى‌کند؟ فرمودند: مثل او مثل عمودى

است که از آسمان فرود آمده باشد که سرش از مغرب و ریشه‌اش از مشرق باشد. در این حال وقتی عمود به پا شد، تو آن را از کجا می‌بینی؟ گفتیم: از سمت سرش. فرمودند: همین برای تو کافی است؛ او از مغرب به پا می‌خیزد، در حالی که ریشه‌اش از مشرق است و آن جا قیامش استوار می‌شود و امرش به سرانجام می‌رسد.

و مهدی این چنین بود که در مشرق نشو و نما نمود. سپس به مغرب مهاجرت کرد و در آن جا قیام کرد و در مشرق امرش به سرانجام می‌رسد، و از نسل او کسانی خواهند بود که خداوند در آن جا به سبب آن‌ها این امر را به سرانجام خواهد رساند و زمین را به آن‌ها ارث خواهد داد، هم چنان که خداوند در کتاب مبینش فرموده است: «و ما در زبور پس از ذکر نوشتیم که زمین را بندگان صالح من به ارث می‌برند» و تمام این‌ها به مهدی نسبت داده می‌شود؛ چرا که او کلید آن است و با دعوت او کارش استمرار پیدا کرد و تمام قائم‌های از فرزندان او مهدی هستند که خداوند بلندمرتبه آن‌ها را هدایت کرده است و بندگان را به وسیله آن‌ها به سوی خود هدایت کرد. پس آن‌ها امامان هدایت شده‌اند و بندگان صالحی هستند که خداوند آنان را در کتاب خود یاد کرده که زمین را به آنان ارث می‌دهد و او خلف وعده نمی‌کند.

با دقت در متن، روشن می‌شود که از جمله «و كذلك كان المهدي...» به بعد، سخن نویسنده کتاب است؛ زیرا در عبارت‌های پیش از آن - که فرمایش امام موسی بن جعفر عليه السلام است - از افعال مضارع مانند «يقوم، يستوي و يتم» استفاده شده است؛ اما در ادامه، افعال ماضی به کار رفته است، در حالی که مسلماً در زمان امام موسی بن جعفر عليه السلام امام مهدی هنوز متولد نشده بودند. بنابراین نمی‌توان پذیرفت امام کاظم عليه السلام فرموده باشند: «امام مهدی در مشرق نشو و نما پیدا کرد و و به مغرب هجرت کرد و در آن جا قیام کرد و...» از این رو عبارت «كذلك كان المهدي...» توضیحاتی است که نویسنده کتاب برای تفسیر فرمایش امام ارائه کرده است. برای فهم مقصود قاضی نعمان باید به این نکته توجه کرد که چون او در دولت فاطمی‌ها خدمت می‌کرده و معتقد به مهدویت مهدی فاطمی بوده و بعد از او فرزندان او را جانشین مهدی می‌دانسته در توضیح این حدیث جعل شده توسط فاطمی‌ها که مهدی اصلش از مشرق است و از مغرب قیام می‌کند می‌گوید: «كذلك كان المهدي و نشأته بالمشرق ثم هاجر الى المغرب»؛ چرا که مهدی فاطمی نخست در شام بود و سپس به مصر رفت و دولت فاطمی‌ها را در مغرب - یعنی مصر - پایه‌گذاری کرد.

برای توضیح بیشتر توجه به این مطلب مفید خواهد بود که قاضی نعمان به دلیل حضور در دولت فاطمی، طبق مسلک آن‌ها کتاب خود را به رشته تحریر درآورده است. البته به نظر

برخی از نویسندگان، این کار او از روی تقیه بوده و به نظر برخی دیگر وی واقعاً اسماعیلی بوده است (همو: ۲۶). به هر روی، این که او کتابش را بر اساس مسلک فاطمی ها نوشته یقینی است و این مطلب روشن است که با اندک مراجعه به زندگی نامه او و نیز آن چه در کتاب شرح الاخبار در فصل «ظهور المهدی الفاطمی» نوشته می توان به آن پی برد.

برای مثال، او در همان صفحه، پس از نقل روایت معروف «یخرج ناس من المشرق، فیعطون المهدی سلطانه» چنین می نویسد:

ودعوة المهدی علیه السلام والائمة من ولده علیه السلام قد انتشرت بحمد الله فی جميع الأرض، وغرت فی غیر موضع من أقطارها بالمشرق والمغرب؛
و سپاس خدا را که دعوت مهدی و امامان از نسل او در همه جا گسترده شد و در شرق و غرب گیتی استقرار یافت.

استناد به نقل های شاذ

از دیگر شیوه های مروّجان احمد حسن، استناد به نقل های شاذ و بی توجهی به خانواده حدیثی یک روایت است.
می نویسند:

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى ... يَا عَلِيُّ أَنْتَ مَيِّ وَأَنَا مِنْكَ وَأَنْتَ أَخِي وَوَزِيرِي فَإِذَا مِتُّ ظَهَرْتَ لَكَ صَعَائِنُ فِي صُدُورِ قَوْمٍ وَ سَيَكُونُ بَعْدِي فِتْنَةٌ صَمَاءٌ صَلِيمٌ يَسْتُظُّ فِيهَا كُلُّ وَبِطَانَةٍ وَذَلِكَ عِنْدَ فَقْدَانِ شِيعَتِكَ الْحَامِسِ مِنَ السَّابِعِ مِنْ وُلْدِكَ يَحْزَنُ لِفَقْدِهِ أَهْلَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ ... (خرزاز قمی، ۱۴۱۰: ۱۵۸ - ۱۵۹)

... ای علی، تو از منی و من از تو هستم و تو برادر و وزیر من هستی؛ و هنگامی که من بمیرم کینه های نهفته در سینه های مردم برای تو آشکار شود و به زودی پس از من فتنه گنگ و تاریک بیاید که در آن هر دوست صمیمی و نزدیکی از بین برود؛ و این آن گاه است که شیعیان تو پنجمین فرزند از نسل هفتمین امام که آن پنجمین فرزند از فرزندان توست را نیابند، و برای فقدانش اهل زمین و زمان محزون شوند. پس چه بسیاری مردان مؤمن و زنان مؤمنه که از فقدان او سرگردان و متأسف گردند.

طرف داران احمد حسن در توضیح این روایات چنین نوشته اند: «امام رضا علیه السلام هفتمین فرزند پیامبر ﷺ و امام علی علیه السلام است و چهارمین فرزند امام رضا علیه السلام امام مهدی علیه السلام است. پس پنجمین از هفتمین فرزند، یعنی مهدی که همان یمانی است (انصار امام مهدی، بی تا: ۴۶)».

در حالی که روایات متعددی وجود دارد که پنجمین فرزند از نسل هفتمین امام همان امام قائم و مهدی موعود علیه السلام است. از جمله می توان به این روایت اشاره کرد:
 علی بن جعفر از برادرش امام موسی بن جعفر علیه السلام چنین روایت کرده است:

إِذَا فَقَدَ الْخَامِسُ مِنْ وُلْدِ السَّابِعِ فَإِنَّ اللَّهَ فِي أَدْيَانِكُمْ لَا يَزِيلُكُمْ عَنْهَا أَحَدٌ يَا بَنِي إِيَّاهُ لَا بُدَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ مِنْ غَيْبَةٍ حَتَّى يَرْجِعَ عَنْ هَذَا الْأَمْرِ مَنْ كَانَ يَقُولُ بِهِ إِثْمًا هِيَ مِحْنَةٌ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَمْتَحَنَ بِهَا خَلْقَهُ لَوْ عَلِمَ آبَاؤُكُمْ وَأَجْدَادُكُمْ دِينًا أَصَحَّ مِنْ هَذَا لَا تَتَّبِعُوهُ. قَالَ: فَقُلْتُ: يَا سَيِّدِي! مَنِ الْخَامِسُ مِنْ وُلْدِ السَّابِعِ؟ فَقَالَ: يَا بَنِي! عُقُولُكُمْ تَصْغُرُ عَنْ هَذَا وَأَخْلَامُكُمْ تَضِيقُ عَنْ حَمَلِهِ وَلَكِنْ إِنْ تَعِيشُوا فَسَوْفَ تُدْرِكُونَهُ؛ (كليني، ١٣٤٣: ج ١، ٣٣٤)

هنگامی که پنجمین فرزند از هفتمین گم شود، خدا را خدا را در دینتان! که مبادا شما را از دین بیرون برند که صاحب این امر را به ناچار غیبتی خواهد بود تا آن جا که از افرادی که معتقد به این امر هستند از اعتقاد بازگردند و این غیبت فقط آزمایشی است از جانب خداوند که خلق را بدان می آزماید و اگر پدران و نیاکان شما دینی را درست تر از این دین می دانستند از آن دین پیروی می کردند.

عرض کردم: ای آقای من، پنجمین از اولاد هفتمین کیست؟ فرمود: پسرک من، خردهای شما از دریافت این مطلب کوچک تر است و برداشت این معنا به پندارهای شما نمی گنجد، ولی اگر زنده ماندید آن روز را خواهید دید.

در کتاب *هدایة الکبری* این حدیث بدین صورت روایت شده است:

عن أبي الحسن بن موسى بن جعفر علیه السلام قال: إذا فقد الخامس من ولد السابع فالله الله في أديانكم لا يزيلكم أحد عنها فتهلكوا لا بد لصاحب الزمان من هذا الأمر من غيبة حتى يرجع عنه من كان يقول فيه فرضاً وإنما هو محنة من الله يمتحن بها خلقه. قلت: يا سيدي! من الخامس من ولد السابع؟ قال: عقولكم تصغر عن هذا ولكن ان تعيشوا فسوف تذكرون. قلت: يا سيدي! فتموت بشك منه؟ قال: أنا السابع، وابني علي الرضا الثامن، وابنه محمد التاسع، وابنه علي العاشر، وابنه الحسن حادي عشر، وابنه محمد سمي جده رسول الله وكنيته المهدي الخامس بعد السابع. قلت: فرج الله عنك يا سيدي، كما فرجت عني. (خصیسی، ١٤١١: ٣٦١)

تصریحی که در ادامه این روایت وجود دارد راه را بر توجیهاات بی اساس (دیراوی، ١٤٣٣: ٥٢) و حمل آن بر شخصیتی غیر از امام مهدی به صورت قاطعانه می بندد.

١. نویسنده مدعی شده است با این وجود که نام امام مهدی را همه می دانستند و درباره غیبت ایشان ده ها روایت وجود داشت، نمی توان گفت هضم این مطالب بر فرزندان و خاندان امام موسی بن جعفر علیه السلام سنگین بوده است. از این رو این

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي يَعْفُورٍ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقُ عليه السلام: مَنْ أَقْرَبَ بِالْأُمَّةِ مِنْ آبَائِي وَ
وُلْدِي وَجَدَّ الْمُهْدِي مِنْ وُلْدِي كَانَ كَمَنْ أَقْرَبَ بِجَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَجَدَّ مُحَمَّدًا عليه السلام نُبُوَّتُهُ.
فَقُلْتُ: يَا سَيِّدِي! وَمَنْ الْمُهْدِي مِنْ وُلْدِكَ؟ قَالَ: الْخَامِسُ مِنْ وُلْدِ السَّائِعِ يَغِيبُ عَنْكُمْ
شَخْصُهُ وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ تَسْمِيئُهُ؛ (صدوق، ۱۴۰۵: ۳۳۸)

عبدالله بن ابی یعفور می گوید: امام صادق عليه السلام فرمود: کسی که به امامان از پدران و
فرزندانم معتقد باشد، اما مهدی از فرزندان مرا انکار کند، مانند کسی است که به
جمیع پیامبران اقرار کند اما منکر نبوت محمد عليه السلام باشد. گفتیم: ای آقای من، مهدی
از فرزندان شما کیست؟ فرمود: پنجمین از فرزندان هفتمین؛ شخص او از شما نهان
می شود و بردن نام او بر شما روا نباشد.

روایت فوق را صفوان بن مهران نیز از امام صادق عليه السلام نقل می کند:

عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: مَنْ أَقْرَبَ بِجَمِيعِ الْأُمَّةِ وَجَدَّ الْمُهْدِي كَانَ كَمَنْ
أَقْرَبَ بِجَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَجَدَّ مُحَمَّدًا عليه السلام نُبُوَّتُهُ. فَقِيلَ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! فَمَنْ الْمُهْدِي مِنْ
وُلْدِكَ؟ قَالَ: الْخَامِسُ مِنْ وُلْدِ السَّائِعِ يَغِيبُ عَنْكُمْ شَخْصُهُ وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ تَسْمِيئُهُ؛ (همو:
۳۳۳)

امام صادق عليه السلام فرمود: کسی که به همه امامان اقرار کند اما مهدی را انکار کند، مانند
کسی است که به همه پیامبران اقرار کند اما نبوت محمد عليه السلام را انکار نماید. گفتند:
ای پسر رسول خدا، مهدی از فرزندان شما کیست؟ فرمود: پنجمین از فرزندان
هفتمین؛ شخص او از شما نهان می شود و بردن نام وی بر شما روا نیست.

مقصود از این روایات به حسب ظهور عرفی پنجمین فرزند از هفتمین امام است؛ یعنی
پنجمین فرزند از نسل امام موسی بن جعفر عليه السلام و شاهد آن تعبیر «من اقر بالائمة» و «من اقر
بجميع الائمة» است که نشان می دهد امام درصدد گفت و گو از امامان اهل بیت است. بنابراین
مقصود از هفتمین نیز هفتمین امام است و این مطلبی است که در روایات دیگر به صراحت

روایت ناظر به شخصیت دیگری است که همان احمد حسن است، در حالی که با رجوع به منابعی که در دوران غیبت
صغرا نوشته شده، همچون کتاب الامامة والتبصرة من الحيرة - که چنان که از نامش پیداست، با هدف رفع حیرت از
شیعیان به نگارش درآمده - و نیز کتاب الغيبة نعمانی و کمال الدین شیخ صدوق، در آن زمان بسیاری از شیعیان دچار
حیرت شدند و گروه درخور توجهی از آنان از مذهب حق بیرون رفتند. بنابراین گزارش های تاریخی بر صحت فرمایش
امام موسی بن جعفر عليه السلام مهر تأیید می زند. شیخ صدوق در این باره چنین نوشته است: «فوجدت أكثر المختلفين إلى من
الشيعة قد حيرتهم الغيبة، و دخلت عليهم في أمر القائم عليه السلام الشبهة، و عدلوا عن طريق التسليم إلى الآراء و المقائيس
(صدوق، ۱۴۰۵: ۲)» و تعبیر نعمانی چنین است: «أى حيرة أعظم من هذه الحيرة التي أخرجت من هذا الأمر الخلق
الكثير و الجم الغفير، و لم يبق عليه ممن كان فيه إلا النزح اليسير، و ذلك لشك الناس، و ضعف يقينهم، و قلة ثباتهم.
(نعمانی، ۱۴۲۲: ۱۹۲)»

آمده است:

عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: إِنَّ سُنَنَ الْأَنْبِيَاءِ عليهم السلام بِمَا وَقَعَ بِهِمْ مِنَ الْغَيْبَاتِ حَدِيثٌ فِي الْقَائِمِ مِمَّا أَهَلَ النَّبِيَّ حَدَّوَالْتَعَلَّ بِالتَّعَلِّ وَالْقُدَّةَ بِالْقُدَّةِ. قَالَ أَبُو بَصِيرٍ: فَقُلْتُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! وَمَنْ الْقَائِمُ مِنْكُمْ أَهْلَ النَّبِيِّ؟ فَقَالَ: يَا أَبَا بَصِيرٍ! هُوَ الْحَامِسُ مِنْ وُلْدِ ابْنِي مُوسَى ذَلِكَ ابْنُ سَيِّدَةِ الْإِمَاءِ يَغِيبُ غَيْبَةً يَرْتَابُ فِيهَا الْمُتَبَطِّلُونَ ثُمَّ يَظْهَرُهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَيَفْتَحُ اللَّهُ عَلَى يَدِهِ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا وَيُنزِلُ رُوحَ اللَّهِ عَيْسَى ابْنَ مَرْيَمَ عليه السلام فَيُصَلِّيَ خَلْفَهُ؛ (همو: ۲۴۵)

ابو بصیر می گوید: از امام صادق عليه السلام شنیدم که فرمود: سنت های انبیا با غیبت های که بر آنان واقع شده است همه در قائم ما اهل بیت موبه مو و طابق التعل بالتعل پدیدار می گردد. ابو بصیر گوید: گفتم: ای پسر رسول خدا، قائم شما اهل بیت کیست؟ فرمود: ای ابو بصیر، او پنجمین از فرزندان پسر موسی است. او فرزند بانوی کنیزان است و غیبتی کند که باطل جویان در آن شک کنند، سپس خدای تعالی او را آشکار کند و بر دست او شرق و غرب عالم را بگشاید و روح الله عیسی بن مریم عليه السلام فرود آید و پشت سر او نماز گزارد و زمین به نور پروردگارش روشن گردد و در زمین بقعه ای نباشد که غیر خدای تعالی در آن پرستش شود و همه دین از آن خدای تعالی گردد، گرچه مشرکان را ناخوش آید.

بنابراین در پاسخ باید گفت:

یکم. طرف داران احمد حسن روایات مشابه را - که در کتاب های معتبری همچون کافی وجود دارد - کنار زده اند و با وجود این که این مجموعه یک خانواده حدیثی هستند و برای فهم آن ها باید تمام مجموعه را لحاظ کرد. برای فریب افکار عمومی تنها به یک روایت که مضمونی شاذ دارد، آن هم روایتی از یک منبع نه چندان مهم استناد کرده اند. در صورتی که اگر صداقت را رعایت می کردند و مجموعه روایات را نقل می کردند با توجه به روایات متعدد و صریحی که در منابع معتبر وجود دارد روشن می شد که مقصود از هفتمین فرزند از نسل امام علی عليه السلام همان هفتمین نفر از امامان دوازده گانه است؛ یعنی همان چیزی که در روایات متعدد دیگری به صراحت آمده است، با این توضیح که اساساً معنای این روایت آن چیزی نیست که طرف داران احمد حسن ادعا کرده اند؛ چرا که «من ولدك» توصیف کننده حالتی در «السابع» نیست، بلکه حال یا وصف الخامس است؛ یعنی پنجمین فرزند از نسل هفتمین امام که آن پنجمین فرزند از فرزندان توست ای علی!

علامه مجلسی در این باره چنین می نویسد:

از فرزندان هفتمین یعنی از فرزندان هفتمین امام نه هفتمین فرزندان و «من ولدك» حال یا صفت خامس است^۱. (مجلسی، ۱۴۰۳: ج ۵۱، ۱۰۹)

این احتمال حتی اگر خلاف ظاهر باشد احتمالی است که بر اساس روایات پیشین و با توجه به خانواده حدیثی یادشده باید آن را بر احتمالات دیگر ترجیح داد.

دوم. این ادعا که این روایت درصدد اشاره به امام پس از امام مهدی علیه السلام و غیبت اوست با ذیل روایت همخوان نیست. متن کامل حدیث بدین قرار است:

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله يَقُولُ: قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: لَأَعْدِبَنَّ كُلَّ رَعِيَةٍ دَانَتْ بِطَاعَةِ إِمَامٍ لَيْسَ مِنِّي وَإِنْ كَانَتْ الرَّعِيَةُ فِي نَفْسِهَا بَرَّةً وَلَا رَحْمَنَ كُلَّ رَعِيَةٍ دَانَتْ بِإِمَامٍ عَادِلٍ مِنِّي وَإِنْ كَانَتْ الرَّعِيَةُ فِي نَفْسِهَا غَيْرَ بَرَّةٍ وَلَا تَقِيَّةٍ، ثُمَّ قَالَ لِي: يَا عَلِيُّ! أَنْتَ الْإِمَامُ وَالْحَلِيفَةُ مِنَ بَعْدِي حَزْبُكَ حَزْبِي وَسَلْمُكَ سَلْمِي وَأَنْتَ أَبُو سِبْطِي وَرَوْحُ ابْنَتِي مِنْ ذُرِّيَّتِكَ الْأَيُّمَةُ الْمُطَهَّرُونَ فَأَنَا سَيِّدُ الْأَنْبِيَاءِ وَأَنْتَ سَيِّدُ الْأَوْصِيَاءِ وَأَنَا وَأَنْتَ مِنْ شَجَرَةٍ وَاحِدَةٍ وَلَوْلَا مَا لَمْ يَخْلُقِ الْجَنَّةَ وَالتَّارُ وَلَا الْأَنْبِيَاءَ وَلَا الْمَلَائِكَةَ. قَالَ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! فَتَنَحُّنُ أَفْضَلُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ. فَقَالَ: يَا عَلِيُّ! نَحْنُ خَيْرُ خَلِيقَةِ اللَّهِ عَلَيَّ بَسِيطِ الْأَرْضِ وَخَيْرٌ [مِنَ] الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ وَكَيْفَ لَا تَكُونُ خَيْرًا مِنْهُمْ وَقَدْ سَبَقْنَاهُمْ إِلَى مَعْرِفَةِ اللَّهِ وَتَوْجِيدِهِ فَبِنَا عَرَفُوا اللَّهَ وَبِنَا عَبَدُوا اللَّهَ وَبِنَا اهْتَدَوْا السَّبِيلَ إِلَى مَعْرِفَةِ اللَّهِ يَا عَلِيُّ! أَنْتَ مِنِّي وَأَنَا مِنْكَ وَأَنْتَ أَخِي وَوَزِيرِي فَإِذَا مِتُّ ظَهَرْتَ لَكَ صَعَائِنُ فِي صُدُورِ قَوْمٍ وَسَبْكُونُ بَعْدِي فِتْنَةً صَمَاءَ صَبَلَمَ يَسْقُطُ فِيهَا كُلُّ وَبِجَةٍ وَبِطَانَةٍ وَذَلِكَ عِنْدَ فَقْدَانِ شِبَعَتِكَ الْخَامِسِ مِنَ السَّابِعِ مِنْ وُلْدِكَ يَحْزَنُ لِفَقْدِهِ أَهْلُ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ فَكَمْ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ مُتَأَسِّفٌ مُتَلَهِّفٌ حَيْرَانٌ عِنْدَ فَقْدِهِ. ثُمَّ أَطْرَقَ مَلِيًّا ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ وَقَالَ: يَا أَبِي وَأُمِّي سَمِيحِي وَسَمِيحِي وَسَمِيحِي مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ عَلَيْهِ جُبُوبُ النُّورِ أَوْ قَالَ جَلَابِيْبُ النُّورِ يَتَوَقَّدُ مِنْ شُعَاعِ الْقُدْسِ كَأَنِّي بِهِمْ آيِسٌ مَنْ كَانُوا ثُمَّ نُودِيَ بِبِنْدَاءٍ يَسْمَعُهُ مِنَ الْبُعْدِ كَمَا يَسْمَعُهُ مِنَ الْقُرْبِ يَكُونُ رَحْمَةً عَلَيَّ الْمُؤْمِنِينَ وَعَذَابًا عَلَيَّ الْمُتَأَفِّقِينَ قُلْتُ وَمَا ذَلِكَ التَّدَاءُ؟ قَالَ: ثَلَاثَةٌ أَصْوَاتٍ فِي رَجَبٍ أَوْلَاهَا: «أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ»، الثَّانِي: «أَرْفَقَتِ الْأَرْفَقَةُ»، وَالثَّلَاثُ: تَرُونَ بَدْرِيًّا بَارِزًا مَعَ قَرْنِ الشَّمْسِ يَبَادِي الْآنَ اللَّهُ قَدْ بَعَثَ فُلَانٌ بِنَ فُلَانٍ حَتَّى يَنْسُبَهُ إِلَيَّ عَلَيَّ فِيهِ هَلَاكُ الظَّالِمِينَ فَعِنْدَ ذَلِكَ يَأْتِي الْفَرَجُ وَيَشْفِي اللَّهُ صُدُورَهُمْ وَيَذْهَبُ غَيْظُ قُلُوبِهِمْ. قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! فَكَمْ يَكُونُ بَعْدِي مِنَ الْأَيُّمَةِ؟ قَالَ: بَعْدَ الْحُسَيْنِ تِسْعَةٌ وَالتَّاسِعُ قَائِمُهُمْ؛ (خزاز قمي، ۱۴۰۱: ۱۵۶ - ۱۵۹)

امیر المؤمنین علیه السلام از پیغمبر اکرم صلى الله عليه وآله روایت نموده که فرمود: ای علی، تو از من و من از توأم. تو برادر و وزیر منی. چون من رحلت کنم در سینه های قومی کینه های نسبت

۱. بیان: من ولد السابع أي السابع الأئمة لا سابع الأولاد وقوله «من ولدك» حال أو صفة للخامس.

به تو پدید می آید، و به زودی بعد از من آشوبی سخت به وقوع می پیوندد که دامن همه را خواهد گرفت و این به وقت فقدان پنجمین امام از اولاد امام هفتم از نسل تو خواهد بود و اهل زمین و آسمان در فقدانش محزون گردند. در آن هنگام چه بسیار مرد و زن مؤمنی که متأسف و دردمند و حیران می باشند! آن گاه حضرت سر مبارک به زیر افکند و لحظه ای بعد سر برداشت و فرمود: پدر و مادرم فدای کسی که هم نام و شبیه من و موسی بن عمران است. او لباسی از نور می پوشد که با شعاع قدس می درخشد. بر آن ها که در غیبت او بی قرارند تأسف دارم که صدایی را از دور می شنوند که برای مؤمنان رحمت و برای منافقین عذاب است. امیر المؤمنین فرمود: عرض کردم ای رسول خدا، آن صدا چیست؟ فرمود: سه صدا در ماه رجب شنیده می شود: صدای نخست «أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ» و صدای دوم: «أَزَقَّتِ الْأَرْفَةُ» یعنی قیامت نزدیک گردید! و صدای سوم به طور آشکار شخصی را نزدیک خورشید می بینند که می گوید: ای اهل عالم آگاه باشید! خداوند فلان، فرزند فلان - تا اینکه نسب او را به علی علیه السلام می رساند - را برانگیخت، و روز مرگ ستمگران فرارسید! در آن وقت فرج می رسد و خداوند دل های دوستانش را شاد می گرداند و عقده های دلشان را برطرف می سازد.

عرض کردم: ای رسول خدا، بعد از من چند امام خواهد آمد؟ فرمود: بعد از حسین، نه امام می آید و نهمین قائم آن هاست.

چنان که ملاحظه می شود پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در انتهای روایت در پاسخ این پرسش امیر المؤمنین علیه السلام که پس از من چند امام هستند، می فرمایند: بعد از امام حسین علیه السلام نه نفر امام خواهند بود. روشن است که اگر فرزند امام مهدی علیه السلام نیز پس از ایشان امام باشند - آن چنان که احمد حسن مدعی است - پاسخ پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله ناتمام خواهد بود و البته در این جا ادعای این که آن حضرت درصدد بیان امامان دوازده گانه بوده اند و نه دیگر امامان، پذیرفته نیست؛ چرا که بر اساس ادعای احمد حسن، پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در صدر روایت و با بیان جمله «و ذلك عند فقدان شيعتك الخامس من السابع من ولدك» درصدد اشاره به امام پس از امام مهدی علیه السلام بوده اند.

سوم. اگر ظاهر این روایت را بپذیریم، باز بر احمد حسن انطباق نمی یابد؛ زیرا او پنجمین فرزند از هفتمین فرزند امام علی علیه السلام نیست؛ چرا که پنجمین فرزند، ظهور در فرزندهای بی واسطه دارد. بنابراین مقصود این روایت فرزند بی واسطه امام مهدی علیه السلام است، در حالی که احمد به ادعای خودش دهمین از هفتین است.

استناد به نسخه بدل های ثابت نشده

دیگر از شیوه های فریب کارانه طرف داران احمد حسن این است که برای اثبات ادعای بزرگ خود - که به دلیل بزرگ بودن آن نیازمند دلایل قطعی و تشکیک ناپذیر است - به روایاتی استناد می کنند که در نسخه های گوناگون به صورت های متفاوتی نقل شده است. این شیوه استدلال هم از این جهت باطل است که با وجود نقل های متفاوت روایت قابلیت استدلال نخواهد داشت و هم خود دلیلی بر فریب کارانه بودن این نوع استدلال است؛ زیرا با وجود نقل های متفاوت اکتفا به ذکر نقلی که بر مدعا دلالت دارد و سرپوش گذاشتن بر نقل دیگر به نوعی فریب مخاطب عمومی است که از حقیقت ماجرا آگاهی ندارد. می نویسند:

عن الأصعب بن نباتة قال: أتيت أمير المؤمنين عليه السلام فوجدته متفكراً ينكت في الأرض، فقلت: يا أمير المؤمنين! مالي أراك متفكراً تنكت في الأرض، أرغبة منك فيها؟ فقال: لا والله ما رغبت فيها ولا في الدنيا يوماً قط ولكني فكرت في مولود يكون من ظهر الحادي عشر من ولدي، هو المهدي الذي يملأ الأرض عدلاً وقسطاً كما ملئت جوراً وظلماً، تكون له غيبة وحيرة، يضل فيها أقوام ويهتدي فيها آخرون. فقلت: يا أمير المؤمنين! وكم تكون الحيرة والغيبة؟ قال: ستة أيام أو ستة أشهر أو ست سنين. فقلت: وإن هذا لكائن؟ فقال: نعم كما أنه مخلوق وأناي لك بهذا الامر يا أصعب أولئك خيار هذه الأمة مع خيار أبرار هذه العترة؛

اصبع بن نباته می گوید: خدمت امیر المؤمنین عليه السلام شرفیاب شدم. دیدم آن حضرت در اندیشه فرو رفته و با عصایی که در دست داشت بر زمین می کوفت. عرض کردم: ای امیر مؤمنان، چه شده که شما را غرق در اندیشه می بینم و به زمین می کوبی؟ آیا میل و رغبتی در آن پیدا نموده ای؟ فرمود: نه، به خدا سوگند هرگز در دنیا رغبت نداشته ام، ولی درباره فرزند امیرم که از پشت یازدهمین فرزندان من است و او مهدی است، و زمین را از عدل و داد پر کند چنان که از ظلم و جور پر شده باشد. برای او حیرت و غیبتی است که در آن جمعی گمراه شوند و گروهی در آن راهنمایی شوند. عرض کردم: ای امیر مؤمنان، این حیرت و این غیبت چه مقدار باشد؟ فرمود: شش روز یا شش ماه یا شش سال. عرض کردم: آیا این چنین خواهد شد؟ فرمود: آری هم چنان که او خلق شده است. و تو کجا و علم به آن کجا؟ ای اصبع، اینان برگزیدگان این امتند که با نیکان این امت باشند.

احمد حسن درباره این روایت چنین نوشته است: «و این گوهری است از دریای دانش امیرمؤمنان علی بن ابی طالب که مرا در آن یاد کرده است ... یازدهمین فرزند از فرزندان امیرالمؤمنین، امام مهدی است و آن که از پشت اوست، همان مهدی اول از مهدی های

دوازده‌گانه است و او وصی و فرستادهٔ امام مهدی علیه السلام است. (احمد الحسن، ۱۴۳۱: ۵۸) «در حالی که این روایت در برخی از نسخه‌های کافی (کلینی، ۱۳۶۳: ۳۳۸)، و نیز در کمال الدین (صدوق، ۱۴۰۵: ۲۸۹)، الغیبه نعمانی (۱۴۲۲: ۶۹)، کفایة الاثر (خزاز قمی، ۱۴۰۱: ۲۲۰)، اعلام الوری (طبرسی، ۱۴۱۷: ج ۲، ۲۲۸) و بحار الانوار (مجلسی، ۱۴۰۳: ج ۵۱، ۱۱۸) «من ظهري الحادی عشر من ولدی» است. ترجمهٔ حدیث طبق این نقل چنین است: «... من دربارهٔ مولودی که از پشت من است فکر می‌کردم که یازدهمین فرزند من است...». بر اساس این نقل، مقصود امام علی علیه السلام از «الحادی عشر من ولدی» امام مهدی علیه السلام است، نه فرزند آن حضرت؛ چرا که یازدهمین فرزند امام علی علیه السلام امام زمان علیه السلام است و در این صورت این روایت به هیچ عنوان بر امثال احمد حسن انطباق نمی‌یابد.

نخستین کتابی که «من ظهر الحادی عشر من ولدی» آورده، کتاب هدایة الکبری است که کتابی بسیار ضعیف به شمار می‌رود و نوشتهٔ یکی از غالیان منحرف است. در برخی از نسخه‌های کتاب شریف کافی نیز به همین صورت نقل شده است. همین نقل در اثبات الوصیة (مسعودی، ۱۴۲۴: ۲۶۶) نیز آمده، ولی سند آن نقل نشده است. در کتاب الاختصاص منسوب به شیخ مفید (۱۴۱۴: ۲۱۰)، الغیبه شیخ طوسی (۱۴۱۱- الف: ۱۶۵) و دلائل الامامة (طبری، ۱۴۱۳: ۵۲۹) نیز عبارت «من ظهر الحادی عشر» وجود دارد.

روشن است که استدلال به کتاب‌های هدایة الکبری، اختصاص و دلائل الامامة مقبول نیست؛ زیرا نویسندهٔ کتاب نخست، فاسد العقیده است؛ نویسنده دو کتاب بعدی معلوم نیست و یکی منسوب به شیخ مفید و دیگری منسوب به طبری است. چنان‌که استدلال به کافی به دلیل تفاوت نسخه‌های آن پذیرفتنی نیست. استدلال اثبات الوصیة نیز معتبر نیست؛ زیرا نقلی بی‌سند است. استدلال به کتاب الغیبه شیخ طوسی نیز باطل است؛ زیرا منبعی متاخر به شمار می‌رود و کتاب‌های کهن تر مانند الغیبه نعمانی و کمال الدین این نقل را ندارند.

ثانیاً، اگر نتوانیم یک نقل را بر نقل دیگری ترجیح دهیم، دست‌کم این دو نقل در یک اندازه از ارزش هستند. بنابراین به هیچ‌کدام نمی‌توان استدلال کرد و با این حساب این روایت نمی‌تواند چیزی را به نفع طرف داران احمد حسن اثبات کند.

ثالثاً، احمد حسن یازدهمین فرزند از نسل امام علی علیه السلام نیست؛ زیرا او خود را با چهار واسطه، نوهٔ امام مهدی علیه السلام می‌داند. بنابراین یازدهمین فرزند از نسل امام علی علیه السلام فرزند بلاواسطهٔ امام مهدی علیه السلام یعنی جد احمد حسن خواهد بود.

یکی از طرف داران این فرقهٔ انحرافی برای اثبات صحت عبارت «من ظهر الحادی عشر»

خود را به آب و آتش زده و مدعی شده است که نسخه صحیح کتاب شریف کافی «من ظهر الحادی عشر» است و حرف «ی» به وسیله نساخ به حدیث افزوده شده است؛ چرا که اولاً در حاشیه کافی به این که در برخی نسخ «من ظهري» است اشاره ای نشده؛ ثانیاً در شرح مآلصالح مازندرانی نیز «من ظهر» ثبت شده و حرف «ی» در پرانتز قرار داده شده و ثالثاً کسانی که این روایت را از کافی نقل کرده اند مانند نویسنده تهنذیب المقال و علامه مجلسی در مرآت العقول «من ظهر» نقل کرده اند (دیراوی، ۱۴۳۳: ۹۷)، در حالی که علامه مجلسی در مرآت العقول تصریح کرده است که در برخی از نسخ «من ظهري» ثبت شده است و با وجود تصریح علامه مجلسی به وجود این عبارت در پاره ای از نسخه ها، معلوم نیست چگونه نویسنده یاد شده توانسته است با قاطعیت مدعی افزوده شدن «ی» توسط نساخ شود. علامه مجلسی در این باره چنین نوشته است:

«من ظهر الحادی عشر» کذا فی اکثر النسخ فالعنی من ظهر الإمام الحادی عشر «من ولدی» نعت «مولود» و ربما یقرأ ظهر بالتثوین آی وراء، والمراد أنه یولد بعد هذا الدهر، والحادی عشر مبتدأ خبره المهدی، و فی إكمال الدین و غیره و بعض نسخ الكتاب: ظهري، فلا یحتاج إلى تکلف. (مجلسی، ۱۳۷۰: ج ۴، ۴۳)

پیدا است که تعبیر علامه مجلسی «کثیر من النسخ» نیست، بلکه «اکثر النسخ» است و از این تعبیر استفاده می شود که نسخه هایی که در آن «من ظهري» بوده تعداد درخور توجهی بوده اند؛ زیرا ضد کثیر، قلیل است، ولی ضد اکثر، اقل است که مفهومی اضافی دارد؛ یعنی در قیاس با نسخه هایی که «من ظهر» بوده نسخه هایی که «من ظهري» است کمترند. نویسنده یاد شده در ادامه مدعی شده است در برخی از چاپ های کمال الدین «من ظهر» است و در برخی دیگر «من ظهري» و از آن جا که میرزا محمد تقی اصفهانی در مکالمات المکارم این روایت را به صورت «من ظهر» از کمال الدین نقل کرده، روشن می شود «ی» در چاپ های جدید به حدیث افزوده شده و این استدلال به غایت خنده دار است؛ چرا که وقتی که علامه مجلسی به عنوان یک نسخه شناس کارگشته تصریح می کند که در کمال الدین و غیر آن «من ظهري» است (عبارت علامه در سطور پیشین ذکر شد) چگونه می توان به استناد مکالمات المکارم که نویسنده آن حدود پنجاه سال پیش به رحمت الهی رفته اند، چیزی را ثابت کرد؟ از این مضحک تر، این است که نویسنده یاد شده وقتی می خواهد از چاپ های مختلف کمال الدین که در آن «من ظهر الحادی عشر» ذکر شده آمار ارائه دهد، به سه چاپ اشاره می کند: اول، نسخه ای که توسط انتشارات دار ذوی القربی چاپ شده؛ دوم، نسخه ای که توسط انتشارات

طلیعه نور در سال ۱۴۲۵ و در چاپ اول منتشر شده، و سوم، نسخه‌ای که توسط همین ناشر در سال ۱۴۲۹ و در چاپ دوم منتشر شده است (دیراوی، ۱۴۳۳: ۹۷). این گونه آمار دادن بسیار جالب است؛ زیرا نویسنده، دو چاپ از یک نسخه توسط یک ناشر را دو مدرک متفاوت محسوب کرده است و لابد اگر همین انتشارات کتاب کمال الدین را صدبار تجدید چاپ می‌کرد، به نظر نویسنده، به دلیل وجود صد نسخه از کمال الدین که در آن «من ظهر» وجود دارد اثبات می‌شد حرف «ی» به سایر نسخه‌ها افزوده شده است.

نویسنده یاد شده به رغم این که در کتاب الغیة نعمانی «من ظهري» ثبت شده، کوشیده است اثبات کند که در نسخه اصلی این کتاب هم «من ظهر» بوده است. استدلال او بر مدعایش این است که چون ثابت شد در کافي «من ظهر» بوده و از آن جا که نعمانی هم این روایت را از کلینی نقل کرده، بنابراین در الغیة نعمانی هم «من ظهر» بوده است (همو: ۹۸). در پاسخ این ادعا باید گفت چنان که گذشت، بر اساس گزارش علامه مجلسی، برخی از نسخه‌های کافي «من» ظهري است. بنابراین نمی‌توان قاطعانه ادعا کرد نسخه صحیح کافي «من ظهر» بوده است. در نتیجه نمی‌توان با قاطعیت مدعی افزوده شدن «ی» به روایت کتاب نعمانی شد، بلکه از قضا وجود تعبیر «من ظهري» در الغیة نعمانی، خود قرینه است بر این که آن نسخه‌ای از کافي که «من ظهري» دارد صحیح تر است.

نمونه دیگر این که می‌نویسند: در کتاب فقه الرضا، از امام رضا علیه السلام این دعا روایت شده است:

اللهم صل عليه و على آله من آل طه و يس، و اخصص وليك، و وصى نبيك، و أخا رسولك، و وزيره، و ولي عهده، إمام المتقين، و خاتم الوصيين لخاتم النبيين محمد صلی الله علیه و آله، و ابنته البتول، و على سيدى شباب أهل الجنة من الأولين و الآخرين، و على الأئمة الراشدين المهديين السالفين الماضين، و على النقباء الأتقياء البررة الأئمة الفاضلين الباقين، و على بقيتك فى أرضك، القائم بالحق فى اليوم الموعود، و على الفاضلين المهديين الأئمة الحزنة.

و این دعا بر وجود مهدی‌هایی پس از امام مهدی دلالت دارد.

در حالی که اولاً این عبارت در نسخه کتاب فقه الرضا که نزد علامه مجلسی بوده وجود نداشته است. متن بحار الأنوار بدین شرح است:

اللهم صل عليه و على آل طه و يس و اخصص وليك و وصى نبيك و أخا رسولك و وزيره، و ولي عهدك إمام المتقين، و خاتم الوصيين لخاتم النبيين محمد بالصلاة عليه و

علی ابنته البتول، و علی سیدی شباب اهل الجنة من الأولین و الآخرین، و علی الأئمة الراشدين المهديين، و علی النقباء الأتقیاء البررة الفاضلین المهذبین الامناء الخزنة، و علی خواص ملائکتک جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و الصافین و الحافین و الکروییین و المسبحین و جمیع ملائکتک فی سمواتک و ارضک أکتعین.

روشن است که با وجود چنین تفاوت نقل‌هایی اصل وجود عبارت مورد نظر مشکوک خواهد شد و در نتیجه مسئله‌ای اعتقادی آن هم مسئله‌ای همچون امامت و مهدویت را نمی‌توان به استناد آن اثبات کرد.

ثانیاً در اصل انتساب این کتاب به امام رضا علیه السلام تردید وجود دارد. امام خمینی رحمته الله علیه در این باره چنین می‌نویسد:

و امثال این عبارت از کتاب *فقه الرضا* گواه بر این است که این کتاب تصنیف یکی از علماست نه این که کتاب سرورمان ابالحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام باشد. (خمینی، بی تا: ج ۱، ۳۰۰)

آیت الله گلپایگانی نیز چنین نوشته است:

روایت *فقه الرضا* قابل اعتماد نیست؛ چرا که هم چنان که بارها تذکر داده شد، استناد این کتاب به سرورمان امام رضا علیه السلام معلوم نیست. (مقدس، بی تا: ج ۱، ۱۱۲)

ثالثاً بر فرض که ما نسخه موجود *فقه الرضا* را معیار قرار دهیم دلیلی وجود ندارد که مهدی‌های پس از امام مهدی علیه السلام اوصیای آن حضرت باشند. ممکن است طبق فرمایش امام صادق علیه السلام آنان گروهی از شیعیان باشند که مردم را به اهل بیت دعوت می‌کنند.

عن أبي بصير قال: قلت للصادق جعفر بن محمد عليه السلام: يا ابن رسول الله! إني سمعت من أبيك عليه السلام أنه قال: يكون بعد القائم اثنا عشر مهدياً فقال: إنما قال: اثنا عشر مهدياً، ولم يقل: إثنا عشر إماماً، ولكنهم قوم من شيعتنا يدعون الناس إلى مواليتنا و معرفة حقنا. (صدوق، ۱۴۰۵: ۳۵۸)

ابوبصیر گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: ای فرزند رسول خدا، من از پدر شما شنیدم که می‌فرمود: پس از قائم دوازده مهدی خواهد بود. امام صادق علیه السلام فرمود: دوازده مهدی گفته است، نه دوازده امام؛ آن‌ها قومی از شیعیان ما هستند که مردم را به موالیت و معرفت حق ما می‌خوانند.

استناد به خبر واحد سنی و ادعای تواتر آن در احادیث شیعی

شگرد دیگر طرف‌داران احمد حسن برای فریب دادن مخاطبان خود، ارائه آمار چندده

حدیث از کتاب‌های شیعه است، به گونه‌ای که مخاطب گمان کند ادعای آن‌ها پشتوانه‌ای بسیار قوی از روایات شیعه را دارد؛ در حالی که با رندی کامل برای اثبات مدعای خود دست به دامان منابع اهل سنت شده و با تک‌روایتی سنی می‌خواهند ادعای مهم خود را ثابت کنند. به عنوان نمونه، طرف‌داران احمد حسن در بحث پرچم‌های سیاه برای این‌که به خواننده القا کنند که روایات مورد استنادشان خدشه‌ناپذیر است، ابتدا مدعی تواتر روایات پرچم‌های سیاه می‌شوند و پس از ارائه فهرستی بلندبالا از این روایات، دغل‌کارانه به مخاطب القا می‌کنند که محتوای مورد ادعای آنان نیز تواتر دارد. می‌نویسند:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِذَا رَأَيْتُمُ الرَّاياتِ السُّودَ قَدْ جَاءَتْ مِنْ قِبَلِ خُرَّاسَانَ فَاتُوهَا فَإِنَّ فِيهَا خَلِيفَةَ اللَّهِ الْمُهَدِّيَّ؛ (ابن حنبل، بی تا: ج ۵، ۲۷۷)

رسول خدا ﷺ فرمود: هنگامی که دیدید پرچم‌های سیاه از طرف خراسان خارج شدند خود را به آن‌ها برسانید، چون که مهدی خلیفه خدا در میان آن‌هاست.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: يَتَّبِعُ عِنْدَ كُنُوزِكُمْ ثَلَاثَةٌ كُلُّهُمْ ابْنُ خَلِيفَةٍ، ثُمَّ لَا يَصِيرُ إِلَى وَاحِدٍ مِنْهُمْ، ثُمَّ تَطْلُعُ الرَّاياتُ السُّودُ مِنْ قِبَلِ الْمَشْرِقِ فَيَقْتُلُونَكُمْ قَتْلًا لَمْ يَقْتُلْهُ قَوْمٌ، ثُمَّ دَكَرَ شَيْئًا. فَقَالَ: إِذَا رَأَيْتُمُوهُ فَبَايعُوهُ وَلَوْ حَبْوًا عَلَى التَّلَجِّ فَإِنَّهُ خَلِيفَةُ اللَّهِ الْمُهَدِّي. (حاکم نیشابوری، بی تا: ج ۴، ۴۶۳ - ۴۶۴)

پیامبر خدا ﷺ فرمود: نزد گنج شما سه تن کشته می‌شوند که همه فرزندان خلیفه هستند و بعد از آن‌ها آن منصب به هیچ‌یک آنان نمی‌رسد، تا آن‌گاه که پرچم‌های سیاه از سمت مشرق پدید آید و شما را طوری به قتل رسانند که هیچ قومی را بدان وضع نکشته باشند. سپس راوی چیزی گفت که من حفظ نکردم. آن‌گاه فرمود: چون او را ببینید با وی بیعت کنید هرچند به رفتن از روی برف باشد؛ چه وی مهدی خلیفه خداست.

طرف‌داران احمد حسن چنین استدلال می‌کنند که بر اساس روایات متواتر، پرچم‌های سیاه پیش از ظهور امام مهدی ﷺ برافراشته خواهد شد و از آن‌جا که روایات یادشده بر حضور مهدی ﷺ در میان پرچم‌های سیاه دلالت دارد پس آن مهدی‌ای که در میان پرچم‌های سیاه است غیر از امام مهدی ﷺ معهود است. بنابراین پیش از ظهور امام مهدی ﷺ مهدی دیگری خواهد بود و به اعتقاد احمد حسن وی هموست.

در حالی که حدیث دوم دلالت ندارد که مهدی در پرچم‌های سیاه است و ضمیر «رایتموه» و «بايعوه» به «رايات» بر نمی‌گردد؛ زیرا اولاً روایات مؤنث است و اگر مرجع ضمیر روایات بود، باید از

واژه «رایتموها» و «بایعوها» استفاده می‌شد. ثانیاً تعبیر روایت «فإن فیها خلیفة الله» نیست تا بگوییم مهدی در پرچم‌های سیاه است، بلکه تعبیر روایت «فإنه خلیفة الله» است. بنابراین مرجع ضمیر «فإنه» شخصی است که در ادامه روایت از آن سخن گفته شده و راوی آن را نقل نکرده است (ثم ذکر شیئاً). بنابراین مقصود روایت دوم نمی‌تواند مستند احمد حسن باشد. از این رو، تنها یک روایت بر حضور مهدی در پرچم‌های سیاه دلالت دارد و احمد حسن در این زمینه یک روایت بیشتر در اختیار ندارد؛ آن هم روایتی از اهل سنت که برای ما و احمد حسن که خود را یک شیعه می‌داند، فاقد حجیت است. البته ظاهراً کفگیر او آن قدر به ته دیگ خورده که چاره‌ای جز دست و پا کردن دلیل از لابه‌لای کتاب‌های اهل سنت نداشته است. گفتنی است ترفند دیگر طرف‌داران احمد حسن برای فریب افرادی که اطلاع کمی از کتب حدیثی دارند، این است که وقتی می‌خواهند برای دو روایت نخست منبع ذکر کنند به منابع شیعه همچون الملاحم والفتن سید بن طاووس و کشف الغمّه که این روایات را به نقل از منابع سنی نقل کرده‌اند آدرس می‌دهند تا به مخاطب چنین القا کنند که این روایات از منابع شیعی است و عالمان شیعی آن را در کتاب‌هایشان نقل کرده‌اند، در حالی که گفتیم این روایات از اهل سنت است.

از آن چه گذشت دریافتیم که اگر فرضاً روایات پرچم‌های سیاه را متواتر بدانیم و بپذیریم که آن‌ها مربوط به دوران پیش از ظهورند و ناظر به جریان ابومسلم خراسانی نیستند - که هر دو مطلب از سوی برخی از نویسندگان انکار شده است (صدر، ۱۴۲۷؛ صادقی، ۱۳۸۵) - آن چه می‌توان درباره آن ادعای تواتر کرد، اصل خروج پرچم‌های سیاه پیش از ظهور امام مهدی عج است. اما وجود یک مهدی در میان پرچم‌های سیاه، مستندی جز یک روایت - آن هم روایتی سنی - ندارد. بنابراین از متواتر بودن روایات پرچم‌های سیاه نمی‌توان چنین استنباط کرد که وجود یک مهدی پیش از ظهور هم متواتر و انکارناشدنی است. باز می‌نویسند:

اکنون آیه‌ای را ذکر می‌کنیم که در آن به قیام وصی امام مهدی عج پیش از ظهور امام زمان عج اشاره می‌کند:

«مَلْعُونِينَ أَيْنَمَا ثَقِفُوا أَخَذُوا وَقَتَلُوا تَقْتِيلًا * سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا»؛ (احزاب: ۶۱-۶۲)

آن‌ها ملعون هستند هر کجا یافت شوند، گرفته و به سختی کشته خواهند شد * سنت خداوند است که در پیشینیان نیز بوده است و هرگز در سنت خداوند تبدیل و تغییر نخواهی یافت.

سنت خداوند که در پیشینیان نیز بوده و هرگز درستش تغییری نیست. دشمنان خداوند بعد از رسول الله ﷺ توسط مهدی به هلاکت می‌رسند و این مهدی، همان وصی امام مهدی ﷺ است که از خراسان یا مشرق قیام می‌کند. امیر المؤمنین ﷺ فرمود: «پس نظر کنید به اهل بیت پیامبران؛ اگر سکوت کردند، سکوت کنید، و اگر از شما یاری خواستند، آن‌ها را یاری کنید. پس خداوند فتنه‌ها را توسط مردی از ما اهل بیت از میان می‌برد. پدرم فدای فرزند بهترین کنیزان! کسی که به آن‌ها جز شمشیر بی‌ملاحظه ندهد که به مدت هشت ماه شمشیر بر دوشش است، تا جایی که قریش گویند: اگر از فرزندان فاطمه ﷺ بود به ما رحم می‌کرد. خداوند او را بر بنی‌امیه مسلط می‌کند تا این‌که آن‌ها را دگرگون و نابود سازد. "آن‌ها ملعون هستند؛ هر کجا یافت شوند، گرفته و به سختی کشته خواهند شد * سنت خداوند است که در پیشینیان نیز بوده است و هرگز در سنت خداوند تبدیل و تغییر نخواهی یافت."»

(مجلسی، ۱۴۰۳: ج ۵۱، ۱۲۱؛ صافی گلپایگانی: ۲۳۸)

طبق این آیه و تفسیر امام علی ﷺ متوجه می‌شویم آن کسی که فتنه‌ها را از بین می‌برد و بنی‌امیه را نابود می‌سازد و خداوند او را بر آن‌ها مسلط می‌کند، کسی است که شمشیر را هشت ماه بر دوشش حمل می‌کند و با توجه به حدیث بعدی متوجه می‌شویم که این شخص، حضرت صاحب الزمان ﷺ نیستند؛ بلکه فرزند امام مهدی ﷺ هستند که پیش از امام مهدی ﷺ قیام می‌کنند؛ امام علی ﷺ فرمود: «... و مردی پیش از او (مهدی) از فرزندانش به اهل مشرق خروج می‌کند. او شمشیر را هشت ماه بر دوشش حمل می‌کند.» (ابن طاووس، ۱۴۱۶: ۶۶، باب ۱۳۳)

پس برایمان روشن شد که این شخص، فرزند امام مهدی ﷺ است که پیش از ایشان قیام کرده و به مدت هشت ماه شمشیر را بر دوششان حمل می‌کنند.»

در حالی که متن روایت اخیر که به آن استناد شده بدین صورت است:

حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَرْوَانَ، عَنِ الْهَيْثَمِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَمَّنْ حَدَّثَهُ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ﷺ قَالَ: «يَخْرُجُ رَجُلٌ قَبْلَ الْمُهَدِيِّ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ بِالْمَشْرِقِ، يَحْمِلُ السَّيْفَ عَلَى عَاتِقِهِ ثَمَانِيَةَ أَشْهُرٍ يَقْتُلُ وَيُقْتَلُ وَيَتَوَجَّهُ إِلَى بَيْتِ الْمُقَدَّسِ، فَلَا يَبْلُغُهُ حَتَّى يَمُوتَ.» (مروزی، ۱۴۱۴: ۱۹۸)

... علی ﷺ می‌فرماید: و مردی از اهل بیت آن حضرت به اهل شرق خروج کرده در مدت هشت ماه شمشیر را بر دوش خود گرفته می‌کشد و انتقام می‌کشد و متوجه بیت المقدس می‌شود و پیش از این‌که به بیت المقدس برسد می‌میرد.

استدلال به این روایت از زوایای مختلفی قابل نقد است:

۱. این روایت مرسل و از کتاب فتن ابن حماد است. وی نویسنده‌ای سنی مذهب است و

کتاب او حتی از نظر اهل سنت نیز معتبر نیست. بنابراین طرفداران احمد حسن اعتقاد به وجود یک مهدی پیش از امام مهدی را از روایات اهل سنت اخذ کرده‌اند و البته - چنان‌که گذشت - آنان برای این‌که این واقعیت از دید مخاطب مخفی بماند، این روایت را نه از منبع اصلی، که از کتاب سید بن طاووس نقل کرده‌اند، در حالی که با مراجعه به کتاب یادشده معلوم می‌شود سید بن طاووس آن را از فتن ابن حماد آورده است.

۲. با توجه به متن روایت معلوم می‌شود که طرفداران احمد حسن آن را تحریف کرده‌اند؛ چرا که تعبیر روایت «رجل من اهل بیت» است، در حالی که آنان این عبارت را به این صورت ترجمه کرده‌اند: «مردی از فرزندان»؛ با این‌که مردی از اهل بیت اعم از فرزند است، چنان‌که امام علی علیه السلام از اهل بیت پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله است، ولی فرزند آن حضرت نیست. این تحریف برای این بوده است که این حدیث با ادعای احمد حسن که خود را فرزند امام مهدی می‌داند هماهنگ شود.

۳. بر اساس فرمایش امام در ادامه همین روایت، مردی که پیش از ظهور امام مهدی هشت ماه شمشیر بردوش می‌گذارد، به سمت بیت المقدس حرکت کرده و پیش از رسیدن به آن جا می‌میرد، در حالی که احمد حسن مدعی است می‌خواهد پس از پایان یافتن حیات امام مهدی زنده بماند و جان‌ش آن حضرت شود؛ اما طرفداران احمد حسن این بخش از روایت را بیان نکرده‌اند تا مخاطب به کلاهی که می‌خواهند بر سرش بگذارند پی نبرد.

۴. ابن طاووس - که طرفداران احمد حسن روایت را از کتاب او آدرس داده‌اند - در ادامه این روایت می‌نویسد: «من روایت را به همین صورت دیدم، اما در آن اشکال وجود دارد (ابن طاووس، ۱۴۱۶: ۱۳۹).» بنابراین حتی سید بن طاووس نیز این حدیث را خالی از اشکال نمی‌دانسته است. با این حال، روشن نیست طرفداران احمد حسن چگونه می‌خواهند یک مسئله اعتقادی - آن هم مسئله‌ای همچون امامت و مهدویت - را بر این پایه متزلزل بنا نهند.

برداشت‌های سطحی از روایات

بخشی از استدلال‌های طرفداران احمد حسن مبتنی بر برداشت‌های سطحی از روایات است؛ برداشت‌ها مبتنی بر نگاه عامیانه، یک‌سونگرانه و بدون توجه به مجموعه فرمایشات پیشوایان معصوم علیهم السلام.

می‌نویسند:

عن أبي عبد الله عليه السلام قال: الله أجل وأكرم وأعظم من أن يترك الأرض بلا امام عادل.

قال: قلت له: جعلت فداك! فأخبرني بما استريح إليه. قال: يا أبا محمد! ليس يرى أمة محمد ﷺ فرجاً أبداً ما دام لولد بنى فلان ملك حتى ينقرض ملكهم، فإذا انقرض ملكهم أتاح الله لامة محمد رجلاً من أهل البيت، يشير بالتقى ويعمل بالهدى ولا يأخذ فى حكمه الرشى، والله انى لا عرفه باسمه واسم أبيه، ثم يأتينا الغليظ القصرة ذو الخال والشامتين، القائم العادل الحافظ لما استودع يملأها قسطاً وعدلاً كما ملأها الفجار جوراً وظلماً؛ (ابن طاووس، ۱۴۱۴: ج ۳، ۱۱۶ - ۱۱۷)

امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند بزرگ‌تر و مکرم‌تر و اعظم از این است که زمین را بدون امام عادل بگذارد. ابوبصیر گفت: قربانت گردم! چیزی به من اطلاع دهید که موجب آرامش خاطر باشد. فرمود: ای ابومحمد، مادام که بنی عباس بر اریکه سلطنت تکیه زده‌اند، امت محمد صلی الله علیه و آله فرج و راحتی ندارند. وقتی که دولت آن‌ها منقرض گردید، خداوند مردی را که از دودمان ماست و برای امت محمد صلی الله علیه و آله نگاه داشته، ظاهر گرداند تا دستور تقوا دهد و به هدایت رفتار کند و در حکمش رشوه نگیرد. به خدا قسم من او را به اسم خود و پدرش می‌شناسم. آن‌گاه مردی که گردنی قوی دارد و دارای دو خال سیاه است به سوی ما خواهد آمد. او قائم عادل و حافظ امانت الهی است؛ او زمین را پر از عدل و داد می‌کند، چنان‌که فاجران آن را پر از ظلم و ستم کرده باشند.

طرف‌داران احمد حسن مدعی هستند تعبیر «اهل البيت» در این روایت دلالت بر این دارد که شخصیت مورد نظر امام صادق علیه السلام امام است؛ چرا که در اصطلاح روایات، واژه اهل البيت مخصوص امامان معصوم است. از این رو طبق مفاد این روایت، پیش از ظهور امام مهدی علیه السلام امامی از اهل بیت وجود خواهد داشت.

در حالی که این‌که واژه اهل البيت اصطلاح خاصی است که شامل تمام خاندان پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نمی‌شود و مخصوص امام علی علیه السلام و حضرت زهرا علیها السلام و امامان از نسل آنان است، مطلب درستی است که در آن تردیدی وجود ندارد. لیکن از این نکته نیز نباید غفلت کرد که پیشوایان معصوم خود تصریح کرده‌اند که این واژه - هنگامی که در معنای اصطلاحی اش به کار می‌رود - منحصر در چهارده معصوم است و کس دیگری را شامل نمی‌شود. به عنوان نمونه از امام علی علیه السلام در این باره چنین روایت شده است:

... ثم قال: على صلوات الله عليه لأبى الدرداء وأبى هريرة، ومن حوله: يا أيها الناس، أتعلمون أن الله تبارك وتعالى أنزل في كتابه: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾ فجمعنى رسول الله صلی الله علیه و آله وفاطمة وحسناً وحسيناً فى كساء واحد، ثم قال: اللهم هؤلاء أحببتي وعترتي وثقلتي وخاصتي وأهل بيتي فأذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهيراً. فقالت أم سلمة: وأنا؟ فقال صلی الله علیه و آله لها: وأنت إلی خیر، إنما أنزلت

فی، وفی أخی علی، وفی ابنتی فاطمة، وفی ابنی الحسن والحسین، وفی تسعة من ولد الحسین خاصة، لیس فیها معنا أحد غیرنا. فقام جل الناس، فقالوا: نشهد أن أم سلمة حدثتنا بذلك، فسألنا رسول الله ﷺ فحدثنا كما حدثتنا أم سلمة: (نعمانی، ۱۴۲۲: ۷۷)

چنان که ملاحظه می شود، رسول گرامی اسلام ﷺ تصریح می فرمایند که واژه «اهل بیت» در اصطلاح خاص قرآنی اش - که از ویژگی طهارت از ناپاکی ها برخوردارند - منحصر در چهارده معصوم است و شامل هیچ شخصیت دیگری نمی شود. این مطلب به وضوح از واژه «ائمه» - که از ادوات حصر است - استنباط می شود و در ادامه عبارت «لیس فیها معنا احد غیرنا» که به صراحت از مشارکت نداشتن هیچ شخصیت دیگری با اهل بیت در این مقام سخن می گوید راه را بر هر گونه توجیه و طرح احتمالات بی اساس بسته است. از این رو این ادعا که از وجود واژه اهل البیت در حدیث امام صادق علیه السلام می توان چنین برداشت کرد که شخصیت مورد نظر آن حضرت، به رغم این که از چهارده معصوم نیست، امامی معصوم است، پذیرفتنی نیست. اما دلیل این که بر شخصیت مورد نظر این روایت اهل البیت اطلاق شده، این است که گرچه این واژه یک اصطلاح خاص با بار معنایی ویژه است، اما این اصطلاح، تمام کاربری های این واژه را دربر نمی گیرد، بلکه کاربری اغلب این واژه همان معنای خاص است؛ اما در کلمات اهل بیت گاهی این واژه معنایی عام تر دارد که شامل همه خاندان پیامبر گرامی علیه السلام به صورت عام آن می شود و از این رو کسانی که از نسل ائمه علیهم السلام هستند ولو خود امام نباشند را نیز شامل می شود. به عنوان نمونه می توان به این روایات اشاره کرد:

عن أبي حمزة الثمالي، قال: كنت جالساً في المسجد الحرام مع أبي جعفر عليه السلام إذ أتاه رجلان من أهل البصرة، فقالا له: يا ابن رسول الله! إنا نريد أن نسألك عن مسألة. فقال لهما: اسألا عما جئتما. قالا: أخبرنا عن قول الله عز وجل: ﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ يُأْتِي اللَّهَ بِهَا مِنْ قَبْلِ أَنْ يَدْعُوا إِلَى سَبِيلِ اللَّهِ فَذَرْهُمْ حَتَّى يَأْتِيَ الْبَيْتَ يَأْتِيهِ مِنَ الْمَدِينِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ إِلَّا مَنْ خَافَ عَلَى نَفْسِهِ وَدِينِهِ وَلَمْ يَجِدْ أَعْوَانًا﴾ (صدوق، ۱۳۷۹: ۱۰۵)

ابو حمزه ثمالی گوید: در مسجد الحرام خدمت امام باقر علیه السلام نشستیم بودم که دو تن از مردم بصره به محضرش شرفیاب شدند و عرض کردند: ای فرزند پیامبر خدا، قصد

داریم مسئله‌ای از شما بپرسیم. فرمود: مانعی ندارد. گفتند: ما را از تفسیر فرموده خدا: ﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بإِذْنِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ﴾ تا آخر دو آیه، آگاه فرما! فرمود: در شأن ما خاندان نبوت نازل گردیده است. ثمالی گوید: عرض کردم: پدر و مادر من به فدایت! بنابراین ستمکار به خود از شما چه کسی است؟ فرمود: شخصی از ما خاندان رسالت که نیکی‌ها و بدی‌هایش یکسان باشد به نفس خود ستم نموده [که در عبادت کوتاهی نموده و حسناتش را بر سیئات خود افزون نساخته] باشد. گفتم: «مقتصد» از شما کیست؟ فرمود: شخصی که در تمامی احوال، در توانمندی و فقر (جوانی و پیری) تا آخرین نفس که در چنگال مرگ گرفتار شود عبادت خدا را انجام دهد. عرضه داشتم: سبقت‌گیرنده شما در خیرات کیست؟ فرمود: به خدا سوگند او فردی است که مردم را به راه پروردگار خویشتن فرا خوانده و به انجام نیکی‌ها و ادا کند، و آنان را از ارتکاب معاصی و بدی‌ها باز دارد، و پشتیبان گمراهان نگردد، و به حکم فاسق‌ها رضا ندهد، مگر آن شخص که از رسیدن زبانی به جان و دینش بترسد، و یآوری پیدا نکند، آن‌گاه از روی تقیه با آنان مدارا نماید.

در این جا ابتدا امام تصریح می‌فرمایند که این آیه درباره اهل بیت نازل شده است و در ادامه به صراحت از وجود هر سه دسته مذکور در آیه و از جمله ستمگر به خود (الظالم لنفسه) در میان اهل بیت سخن می‌گویند و از آن جا که در میان چهارده معصوم ستمگر وجود ندارد، بنابراین مقصود از اهل بیت معنای اصطلاحی آن نیست، بلکه مقصود خاندان پیامبر به شکل عام آن است.

از امام صادق نیز چنین روایت شده است:

انا أهل البيت لم يزل الله يبعث فينا من يعلم كتابه من أوله إلى آخره؛ (صفا، ۱۴۰۴: ۲۱۴)
در میان ما اهل بیت خداوند همیشه کسی را برمی‌انگیزد که به کتاب خدا از ابتدا تا انتها علم دارد.

روشن است که مقصود امام صادق علیه السلام از واژه اهل البیت در این روایت معنای خاص آن نیست؛ چرا که امام می‌فرمایند: در بین ما اهل بیت کسی هست که دانش همه کتاب خدا نزد اوست. بنابراین کسی که دانش کتاب نزد اوست یکی از اهل بیت است. بنابراین امام صادق علیه السلام در این حدیث از واژه اهل بیت، معنای عام آن را اراده کرده‌اند؛ یعنی خاندان پیامبر و منسوبان به آن حضرت.

حاصل سخن این‌که به دلیل روایتی که اصطلاح اهل البیت را منحصر در چهارده معصوم

کرده است، از اطلاق این واژه بر شخصیت دیگری نمی‌توان امامت و مهدویت او را اثبات کرد و به قرینه دو روایتی که اخیراً ذکر شد این واژه معنای عامی نیز دارد. بنابراین در حدیث مورد نظر اهل بیت در معنای عامش به کار رفته است. بنابراین از اطلاق این واژه بر کسی که پیش از امام مهدی ظهور می‌کند تنها منسوب بودن او به خاندان پیامبر گرامی اسلام ﷺ قابل برداشت است و در نتیجه او یکی از سادات جلیل القدر خواهد بود و از همین روست که سید بن طاووس روایت یادشده را بر خود تطبیق می‌داده و بر این باور بوده که مقصود از آن مردی از اهل بیت که در این روایت به او اشاره شده، خود وی است (ابن طاووس، ۱۴۱۴: ج ۳، ۱۱۷). این تطبیق درست باشد یا اشتباه، در هر صورت نشان از آن دارد که این عالم بلندمرتبه نیز از واژه اهل بیتهی که در این روایت به کار رفته امام معصوم و مهدی فهم نمی‌کرده است. باز می‌نویسند:

قال أمير المؤمنين عليه السلام... لا بد من رحى تطحن فإذا قامت على قطعها وثبتت على ساقها بعث الله عليها عبداً عنيفاً خاملاً أصله، يكون النصر معه أصحابه الطويلة شعورهم، أصحاب السبال، سود ثيابهم، أصحاب رايات سود، ويل لمن ناوهم، يقتلونهم هرجاً، والله لكأني أنظر إليهم وإلى أفعالهم، وما يلقي الفجار منهم والأعراب الجفأة يسلطهم الله عليهم بلا رحمة فيقتلونهم هرجاً على مدينتهم بشاطئ الفرات البرية والبحرية، جزاء بما عملوا وما ربك بظلام للعبيد؛ (نعمانی، ۱۴۲۲: ۲۶۴ - ۲۶۵)

امیرالمؤمنین علیه السلام بر منبر مسجد کوفه فرمود: آسیایی باید به گردش درآید و همین که کاملاً به گردش افتاد و پابرجا شد خداوند بنده‌ای سنگ‌دل و بی‌اصل و نسب را برانگیزد که پیروزی به همراه او باشد. یارانش با موهای دراز و سبیل‌های کلفت و جامه‌های سیاه در بر، و پرچم‌های سیاه به دست داشته باشند. وای بر کسی که با آنان ستیزد که بی‌ملاحظه آنان را بکشند! به خدا قسم، گویی آنان را می‌بینم و کارهایشان و آنچه بدکاران و عرب‌های ستمگر از دست آنان می‌بینند در پیش چشم من است. خداوند آنان را که مهری در دلشان نیست برایشان مسلط می‌کند و در شهرهای خودشان که در کنار فرات است شهرهای ساحلی و بیابانی، ایشان را بی‌محایا می‌کشد به جزای آن‌چه که کرده‌اند و پروردگار تو به بندگان ستم روا ندارد.

به اعتقاد طرف‌داران احمد حسن، این روایت دلیل بر وجود حجتی از حجت‌های الهی در میان پرچم‌های سیاه است و از آن‌جا که پرچم‌های سیاه پیش از ظهور برافراشته می‌شود، این حجت الهی امام مهدی نیست و در نتیجه روایت مورد نظر دلیلی بر اندیشه وجود مهدی‌هایی

غیر از امام مهدی است. آن‌ها این روایت را به این دلیل اثبات کننده وجود حجتی از حجت‌های خدا در میان پرچم‌های سیاه می‌دانند که در آن تعبیر «بعث الله» آمده است و از آن‌جا که خداوند تنها پیامبران و امامان را مبعوث می‌کند، شخصیت مورد نظر امام علی علیه السلام در این روایت نیز باید حجت خداوند باشد.

در حالی که اساساً مبعوث شدن شخصیت مورد نظر این روایت از سوی خداوند نمی‌تواند دلیلی بر مهدی بودن او باشد؛ زیرا بعثت در لغت به معنای برانگیختن است و صرف برانگیختن کسی، دلیل بر پیامبر یا امام بودن او نیست و گویاترین دلیل بر این سخن این است که در آیات و روایات فراوانی ترکیب «بعث الله» و ترکیب‌های مشابه آن در غیر انبیا و اوصیا به کار رفته است. به عنوان نمونه می‌توان به این آیات اشاره کرد:

﴿فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُؤَارِي سَوْءَةَ أَخِيهِ﴾. (مائده: ۳۱)

﴿ثُمَّ بَعَثْنَاهُمْ لِنَعْلَمَ أَيُّ الْحِزْبَيْنِ أَحْصَىٰ لِمَا لَبِثُوا أَمَدًا﴾. (کهف: ۱۲)^۱

﴿فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَّفْعُولًا﴾. (اسراء: ۵)

در روایات نیز موارد بسیاری وجود دارد که بر اساس آن‌ها خداوند موریانه (صدوق، ۱۳۸۵: ج ۱، ۷۴)، ابر (همو، ۱۴۱۷: ۶۵۴)، پرنده (کلینی، ۱۳۶۳: ج ۵، ۵۳۶)، فرشتگان (همو: ج ۳، ۲۰۳) و... را مبعوث می‌گرداند. بنابراین از آمدن تعبیر «بعث الله» در این روایت، نمی‌توان نتیجه گرفت شخصیت فرستاده شده، مهدی است.

بر آن چه گفته شد می‌توان این نکته را افزود که اساساً محتوای روایت، خود نشان‌گر این است که شخصیت مورد نظر امام علی علیه السلام شخصیت مثبت و برجسته‌ای نیست؛ زیرا در این روایت شخصیت یادشده به عنیف توصیف شده که این واژه به معنای بی‌رحم است (فراهیدی، ۱۴۰۹: ج ۲، ۱۵۷). ابن اثیر در این باره چنین می‌نویسد:

و كل ما في الرفق من الخير ففي العنف من الشر مثله. (ابن اثیر، ۱۳۶۴: ج ۳، ۳۰۹)

در نسخه موجود از کتاب الغیبه نعمانی در آستان قدس رضوی علیه السلام و کتاب خانه آیت الله مرعشی، تعبیر «عنیفاً» وجود دارد، اما در بحار الانوار که این روایت را از الغیبه نعمانی نقل کرده، به جای «عنیفاً»، «عسفاً» آمده است (مجلسی، ۱۴۰۳: ج ۵۲، ۲۳۲). این واژه نیز به معنای

۱. این آیه به اصحاب کهف اشاره دارد.

انجام امری بدون اندیشه، تدبر و بصیرت است (ابن فارس، ۱۴۰۴: ج ۴، ۳۱۱؛ ابن منظور، ۱۴۰۵: ج ۹، ۲۴۵). روشن است که در هر دو صورت تعبیرات یادشده با مهدی و وصی امام مهدی که معصوم و واجب الاطاعه است - به حسب آن چه احمد حسن مدعی است - تناسبی ندارد.

حذف روایات مخالف

بر اساس روایات، یمانی - که قیامش از علایم حتمی ظهور است - از یمن خروج می‌کند و حال آن‌که احمد حسن اهل بصره است و مدعی است از شرق و خراسان قیام خواهد کرد. بنابراین نه اهل یمن است و نه از یمن قیام خواهد کرد و این با روایات اهل بیت علیهم‌السلام تعارضی آشکار دارد.

طرف‌داران احمد حسن برای فرار از این رسوایی بزرگ، مدعی شده‌اند که در روایات از «یمنی بودن» یمانی سخن به میان نیامده است. می‌نویسند:

... و إن من علامات خروجه: خروج السفیانی من الشام و خروج الیمانی [من الیمن] و مناد ینادی من السماء. (صدوق، ۱۴۰۵: ۳۲۸)

آن‌ها مدعی هستند در این روایت، عبارت «من الیمن» در کروهه قرار دارد و نشان می‌دهد وجود آن در نسخه اصلی کمال الدین قطعی نبوده است. بنابراین یمنی بودن یمانی قابل اثبات نیست (وبسایت مرکز ملی پاسخ‌گویی به سؤالات دینی).

در حالی که طرف‌داران احمد حسن چنین القا می‌کنند که روایت یمنی بودن یمانی، تنها همین یک حدیث است؛ در حالی که روایات دیگری نیز وجود دارد و بدون این‌که مبتلا به مشکل اختلاف نسخه باشند، در آن‌ها عبارت «من الیمن» وجود دارد. به عنوان نمونه می‌توان به این روایت اشاره کرد:

محمد بن مسلم الثقفی قال: سمعت أبا جعفر محمد بن علی الباقر علیه‌السلام يقول: القائم منا منصور بالربیع، مؤید بالنصر تطوی له الأرض وتظهر له الكنوز، یبلغ سلطانه المشرق والمغرب، ویظهر الله عزوجل به دینه «عَلَى الدِّینِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ»، فلا یبقی فی الأرض خراب إلا قد عمر، وینزل روح الله عیسی بن مریم علیه‌السلام فیصلی خلفه. قال: قلت: یا ابن رسول الله! متى یخرج قائمکم؟ قال: إذا تشبه الرجال بالنساء، والنساء بالرجال، واكتفى الرجال بالرجال، والنساء بالنساء، وركب ذوات الفروج السروج، وقبلت شهادات الزور، وردت شهادات العدول، واستخف الناس بالدماء وارتكاب الزنا و أكل الربا، واتقى الأشرار مخافة ألسنتهم، و خروج السفیانی من الشام، والیمانی من

الیمن، و خسف بالبيداء، وقتل غلام من آل محمد عليه السلام بين الركن والمقام، اسمه محمد بن الحسن النفس الزكية، وجاءت صيحة من السماء بأن الحق فيه وفي شيعته، فعند ذلك خروج قائمنا. (صدوق، ۱۴۰۵: ۳۳۱)

محمد بن مسلم گوید: از امام باقر عليه السلام شنیدم که می فرمود: قائم ما منصور به رعب است و مؤید به نصر؛ زمین برای او درنوردیده شود و گنج های خود را ظاهر سازد، و سلطنتش شرق و غرب عالم را فرا گیرد و خدای تعالی به واسطه او دینش را بر همه ادیان چیره گرداند، گرچه مشرکان را ناخوش آید. و در زمین ویرانه ای نماند جز آن که آباد گردد و روح الله عیسی بن مریم عليه السلام فرود آید و پشت سر او نماز گزارد. راوی گوید: گفتیم: ای پسر رسول خدا، قائم شما کی خروج می کند؟ فرمود: آن گاه که مردان به زنان تشبیه کنند و زنان به مردان، و مردان به مردان اکتفا کنند و زنان به زنان، و صاحبان فروج بر زمین ها سوار شوند و شهادت های دروغ پذیرفته شود و شهادت های عدول مردود گردد و مردم خون ریزی و ارتکاب زنا و رباخواری را سبک شمارند و از اشار به سبب زبانشان پرهیز کنند و سفیانی از شام خروج کند و یمانی از یمن و در بیداء خسوفی واقع شود و جوانی از آل محمد که نامش محمد بن حسن - یا نفس زکیه - است بین رکن و مقام کشته شود و صبحه ای از آسمان بیاید و بگوید حق با او و شیعیان اوست؛ در این هنگام است که قائم ما خروج کند.

این روایت در کتاب های متأخر همچون *اعلام الوری* (طبرسی، ۱۴۱۷: ج ۲، ۲۹۲)، *کشف الغمة* (اربلی، ۱۴۰۵: ج ۳، ۳۴۳)، *الفصول المهمة* (حرّ عاملی، بی تا: ج ۲، ۱۱۳۴) و *بحار الأنوار* (مجلسی، ۱۴۰۳: ج ۵۲، ۱۹۲) به نقل از *کمال الدین* ثبت شده است و در تمام آن ها عبارت «من الیمن» وجود دارد. از این رو در وجود این عبارت در نسخه اصلی *کمال الدین* نمی توان تردید کرد.

این روایت تصریح دارد که یمانی از یمن خروج می کند و این درست خلاف ادعای طرف داران احمد حسن است.

ترجیح سخن دیگران بر فرمایش امام معصوم

دیگر اشکال بسیار روشن بر دلایل طرف داران احمد حسن، این است که اگر وی نه اهل یمن است و نه از یمن خروج می کند، پس چرا از وی به عنوان یمانی یاد شده است؟ این اشکال و در حقیقت تعارض آشکار با روایات اهل بیت عليهم السلام برای روشن شدن دروغین بودن ادعای آن ها نزد هر فرد منصفی کافی است.

طرف داران احمد حسن برای فرار از این رسوایی، ادعای مضحکی را مطرح کرده اند و

می نویسند:

واژه یمانی که در این روایات به کار رفته، به معنای منسوب به سرزمین یمن نیست، بلکه از روایات چنین استفاده می شود که پیامبر گرامی اسلام ﷺ خود را یمنی خوانده اند. بنابراین امامان اهل بیت علیهم السلام و تمام سادات، یمنی هستند، گرچه اهل سرزمین یمن نباشند! روایت یاد شده بدین قرار است:

عرض رسول الله ﷺ يوماً خيلاً وعنده أبي عيينة بن حصن بن حذيفة بن بدر. فقال رسول الله ﷺ: انا أبصر بالخييل منك. وقال عيينة: وأنا أبصر بالرجال منك يا رسول الله! فقال النبي ﷺ: كيف؟ قال: فقال: ان خير الرجال الذين يضعون أسياهم على عواتقهم ويعرضون رماحهم على مناكب خيولهم من أهل نجد. فقال النبي ﷺ: كذبت ان خير الرجال أهل اليمن والایمان يمان وأنا يمانی ...؛ (عدة من الرواة، ١٤٠٥: ٨٠ - ٨١)

روزی رسول خدا در حالی که ابو عیینة بن حصن بن حذیفه بن بدر نزد آن حضرت بود از اسبها سان دید. رسول خدا ﷺ فرمود: من به خصوصیات اسبها از تو داناتم. عیینة گفت: من نیز به حال مردان و انساب [آنان] از تو داناتم. رسول خدا ﷺ فرمود: چگونه؟ عیینة گفت: مردانی که در نجد هستند، شمشیرهای خود را روی شانهها می گذارند و نیزه هاشان را روی شانه اسبها می نهند بهترین مردان اند. رسول خدا ﷺ فرمود: دروغ گفتی؛ بلکه مردان اهل یمن بهترند، ایمان یمنی است و من یمنی هستم ...

در حالی که روایت یاد شده از اصل جعفر بن محمد حضرمی است که آن را از پسر عیینة بن حصن نقل می کند، اما همین روایت را شیخ کلینی به سند خود از امام باقر علیهما السلام به صورت دیگری نقل می کند. روایت شیخ کلینی این گونه است:

عن أبي جعفر عليه السلام قال: خرج رسول الله ﷺ لعرض الخيل، فمر بقبر أبي أحيحة، فقال أبو بكر: لعن الله صاحب هذا القبر فوالله إن كان ليصد عن سبيل الله ويكذب رسول الله ﷺ! فقال خالد ابنه: بل لعن الله أباقحافة، فوالله ما كان يقربى الضيف ولا يقاتل العدو، فلعن الله أهونهما على العشيرة فقداً. فألقى رسول الله ﷺ خطام راحلته على غارها، ثم قال: إذا أنتم تناولتم المشركين فعموا ولا تخصوا فيغضب ولده. ثم وقف فعرضت عليه الخيل. فمر به فرس فقال عيينة بن حصن: إن من أمر هذا الفرس كيت وكيت. فقال رسول الله ﷺ: ذرنا فأنا أعلم بالخييل منك. فقال عيينة: وأنا أعلم بالرجال منك. فغضب رسول الله ﷺ حتى ظهر الدم في وجهه، فقال له: فأى الرجال أفضل؟ فقال عيينة بن حصن: رجال يكونون بنجد يضعون سيوفهم على عواتقهم ورماحهم على كواكب خيلهم ثم يضربون بها قدماً قدماً. فقال رسول الله ﷺ: كذبت، بل رجال

أهل اليمن أفضل، الايمان يمانى والحكمة يمانية ولولا الهجرة لكنت امرء من اهل اليمن ...

؛ (كلینی، ۱۳۶۳: ج ۸، ۶۹ - ۷۲)

امام باقر علیه السلام فرمود: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله برای سان دیدن از اسب‌ها بیرون آمد، پس عبورش به قبر اُبی‌احیحه افتاد. ابوبکر [که همراه آن حضرت بود] گفت: خدا لعنت کند صاحب این قبر را؛ به خدا سوگند شیوه‌اش جلوگیری از راه خدا و تکذیب رسول خدا صلی الله علیه و آله بود! خالد پسر ابواحیحه گفت: بلکه خدا ابوقحافه را لعنت کند که - به خدا - نه مهمان‌نوازی داشت و نه با دشمنان اسلام می‌جنگید؛ خدا هر کدام از آن دو را که در تیره و تبار خود پست‌تر و بی‌مقدارتر بودند لعنت کند! رسول خدا صلی الله علیه و آله که گفت و گوی آن دو را شنید افسار شتر را به گردنش انداخت و فرمود: هر گاه شما به مشرکین بد می‌گویید به طور عموم بگویید و شخص معینی را نام نبرید که فرزند آن شخص خشنماک گردد. سپس ایستاد و اسب‌ها را از جلوی عبور دادند. در این میان اسبی را آوردند؛ عیینة بن حصن گفت: این اسب چنین و چنان است [و شروع کرد به توصیف کردن آن اسب]. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ما را واگذار که من به خصوصیات اسب‌ها از تو دانانم. عیینة گفت: من نیز به حال مردان و انساب [آنان] از تو دانانم. رسول خدا صلی الله علیه و آله خشمگین شد، به طوری که چهره‌اش سرخ شد و به او فرمود: [بگو] کدام مردان برترند؟ عیینة گفت: مردانی که در نجد هستند، آن‌ها شمشیرهای خود را روی شانه‌ها می‌گذارند و نیزه‌هاشان را روی شانه اسب‌ها می‌نهند، و در میدان جنگ با آن‌ها پیکار می‌کنند و همچنان پیش می‌روند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: دروغ گفتی، بلکه مردان اهل یمن بهترند؛ ایمان یمنی است و حکمت و فرزاندگی نیز از یمن است، و اگر هجرت من [از مکه به مدینه] نبود، من نیز مردی از اهل یمن بودم....

چنان‌که ملاحظه می‌شود، در روایت امام باقر علیه السلام عبارت «انا یمانی» وجود ندارد، بلکه پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله یمانی بودن را از خود نفی کرده‌اند و فرموده‌اند: «اگر من هجرت نکرده بودم اهل یمن بودم» و مفهوم این جمله این است که حال که هجرت کرده‌ام یمنی نیستم؛ اما طرف‌داران احمد حسن برای این‌که برای شعری که گفته‌اند قافیه‌ای دست و پا کنند، گزارش فرزند یکی از سرکردگان مشرک را بر گزارش امام باقر ترجیح داده‌اند، در حالی که طبق فرمایش امام باقر علیه السلام پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله یمنی بودن را از خود نفی کرده‌اند و در نتیجه به استناد این روایت نمی‌توان آن حضرت و تمام سادات را یمانی خواند. علامه مجلسی در توضیح روایت پیش‌گفته چنین می‌نویسد:

این فرمایش آن حضرت که «اگر هجرت نبود» شاید به این معنا باشد که اگر من از مکه هجرت نکرده بودم امروز اهل یمن بودم؛ چرا که مکه از یمن است؛ یا مقصود این است که اگر نبود که به فرمان خدا مدینه را برای مهاجرت اختیار کنم، یمن را به عنوان وطن برمی‌گزیدم، یا مقصود این است که اگر نبود که هجرت شرافت بیشتری دارد، خودم را از انصار به شمار می‌آوردم ... (مجلسی، ۱۴۰۳: ج ۲۲، ۱۳۷)

اعم بودن دلیل از مدعا

برخی از استدلال‌های طرف‌داران احمد حسن به این مشکل مبتلاست که دلیل اعم از مدعاست. به عنوان مثال، اگر کسی مدعی باشد در این خانه انسانی هست و دلیلش این باشد که چون از آن جا صدایی به گوش می‌رسد، چنین استدلالی با مشکل اعم بودن دلیل از مدعا مواجه است و استدلال یادشده به این دلیل باطل است که وجود صدا نهایتاً می‌تواند دلیلی بر وجود موجودی زنده در خانه باشد، اما این‌که آن موجود زنده حتماً انسان است را ثابت نمی‌کند طرف‌داران احمد حسن مدعی هستند که پس از امام مهدی علیه السلام دوازده امام و مهدی از نسل ایشان وجود خواهند داشت، اما برخی از دلایلی که بر این ادعا اقامه می‌کنند، مفهومی عام‌تر از امام و مهدی را می‌تواند اثبات نماید.

می‌نویسند:

یکی از ادله‌ای که بر وجود امامان و مهدیانی پس از امام مهدی علیه السلام دلالت دارد، دعای امام صادق علیه السلام در روز عرفه است: «السلام عليك يا مولاي يا ابا جعفر محمد بن علي، السلام عليك يا مولاي يا ابا الحسن علي بن محمد، السلام عليك يا مولاي يا ابا جعفر الحسن بن علي، السلام عليك يا مولاي يا ابا القاسم محمد بن الحسن صاحب الزمان، صلى الله عليك و علي عترتك الطاهرة الطيبة.» طیب و طاهر بودن به معنای عصمت است و از آن جا که عصمت از ویژگی‌های ائمه است، این دعا نیز بر وجود امامانی از نسل امام مهدی دلالت دارد.

در حالی که طیب و طاهر بودن هیچ ملازمتی با امام بودن ندارد، چنان‌که حضرت زهرا علیها السلام طیب و طاهر بودند، اما امام نبودند. به عنوان نمونه در یکی از ادعیه از آن حضرت با چنین القابی یاد شده است:

اللهم صل على محمد وأهل بيته، وصل على البتول الطاهرة، الصديقة المعصومة، التقية النقية، الرضية [المرضية]، الزكية الرشيدة.

و بلکه کسان دیگری در فرمایشات ائمه به این وصف متصف شدند، با این‌که با حضرت

زهر عليه السلام قابل مقایسه نیستند. به عنوان نمونه می توان به نامه ای که امام صادق عليه السلام خطاب به عبدالله بن حسن مرقوم فرموده اند اشاره کرد:

ان أباعد الله جعفر بن محمد عليه السلام كتب إلى عبد الله بن الحسن عليه السلام حين حمل هو وأهل بيته يعزیه عما صار إليه: بسم الرحمن الرحيم، إلى الخلف الصالح والذرية الطيبة من ولد أخيه وابن عمه، أما بعد فلان كنت تفردت أنت وأهل بيتك من حمل معك بما أصابكم ما انفردت بالحزن والغبطة والكابة وأليم وجعل القلب دوني ... (ابن طاووس، ۱۴۱۴: ج ۳، ۸۳)

بر این اساس روشن شد که از توصیف ذریه امام مهدی به طیب و طاهر و امثال آن نمی توان امامت، مهدویت و وصایت آن ها را اثبات کرد.

تعارض درونی

از دیگر مشکلاتی که طرف داران احمد حسن به آن مبتلا هستند، تعارض درونی مستندات است؛ به این معنا که برخی از دلایل آنان با برخی دیگر در تعارض است و مستندات آن ها یکدیگر را نفی می کنند.
می نویسند:

یکی از مهم ترین دلایل حقانیت احمد حسن، حدیث وصیت است که در آن به نام احمد و وصایت او از امام مهدی تصریح شده است:

عن أمير المؤمنين عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله في الليلة التي كانت فيها وفاته لعلي عليه السلام: يا أبا الحسن! أحضر صحيفة ودواة، فأملئ رسول الله صلى الله عليه وآله وصيته حتى انتهى [إلى] هذا الموضع فقال: يا علي! إنه سيكون بعدى اثنا عشر إماماً ومن بعدهم اثني عشر مهدياً فأنت يا علي أول الاثني عشر الامام. وساق الحديث إلى أن قال: وليسلمها الحسن عليه السلام إلى ابنه محمّد المستحفظ من آل محمد - صلى الله عليه وعليهم - فذلك اثني عشر إماماً ثم يكون من بعده اثنا عشر مهدياً فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابنه أول المهديين له ثلاثة أسامي اسم كاسمي واسم أبي وهو عبد الله وأحمد والاسم الثالث المهدي وهو أول المؤمنين؛

امير المؤمنين عليه السلام فرمود: پیغمبر صلى الله عليه وآله در شب رحلتش به من فرمود: ای ابوالحسن، صحیفه و دواتی بیاور! سپس پیغمبر وصیت خود را املا فرمود تا به این جا رسید ... : ای علی، بعد از من دوازده امام خواهد بود، و بعد از آن ها دوازده مهدی است. ای علی، تو نخستین آن دوازده امامی! سپس یک یک ائمه را نام برد تا این که فرمود: حسن [عسکری] هم این صحیفه را به فرزندش محمّد که از ما آل محمد محفوظ است تسلیم کند؛ این ها دوازده امام هستند. بعد از مهدی موعود دوازده مهدی دیگر

خواهد بود. چون او وفات کرد، آن را تسلیم کند به مهدی اول که دارای سه نام است: یک نام مثل نام من، و یک نام مانند نام پدرم عبدالله و احمد و اسم سوم مهدی است و او نخستین مؤمنان است.

در حالی که از تعبیر «سیکون بعدی اثنا عشر اماماً ومن بعدهم اثنی عشر مهدیاً»، و «فذلك اثنی عشر اماماً ثم یکون من بعده اثنا عشر مهدیاً» چنین برمی آید که امامان دوازده نفر بیشتر نیستند و دوازده نفر بعدی مقام امامت ندارند، بلکه مهدی هستند؛ چرا که تفصیل قاطع شرکت است و این مطلب با این توجه روشن تر می شود که دوازده امام بر اساس روایات مهدی هم هستند. پس اگر دوازده مهدی دوم امام هم باشند، جدا کردن آنان از یکدیگر لغو خواهد بود. بنابراین تنها دلیلی که می تواند این تفصیل داشته باشد این است که دوازده مهدی دوم امام نیستند و از این رو این روایت خود دلیلی بر این است که غیر از امامان دوازده گانه، هیچ کس مقام امامت ندارد و اگر امام مهدی علیه السلام اوصیایی از فرزندان خود داشته باشد، آنان هرگز دارای شأن امامت نیستند. در نتیجه احمد حسن که خود را مصداق این روایت می داند منحصرأ مهدی خواهد بود و نمی تواند امام باشد، در حالی که وی مدعی مقام امامت نیز هست. برای مثال، یکی از دلایلی که آنان برای مدعی خود اقامه می کنند، احادیثی است که به ظاهر بر وجود امامان سیزده گانه دلالت دارد؛ مانند این حدیث:

سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول: الاثنا عشر الامام من آل محمد عليه السلام كلهم محدث من رسول الله صلى الله عليه وآله ومن ولد علي ورسول الله و علي عليه السلام هما الوالدان. (کلبینی، ۱۳۶۳: ج ۱، ۵۳۱)

به گفته آنان، از این روایت چنین فهمیده می شود که دوازده امام از نسل امام علی عليه السلام هستند. پس با احتساب امام علی عليه السلام تعداد ائمه از دوازده نفر بیشتر است و احمد حسن امام سیزدهم می شود.

با توضیحاتی که پیش از این داده شد، درمی یابیم که میان ادعای اخیر و حدیث وصیت که بزرگ ترین دلیل احمد حسن است، تعارض وجود دارد؛ زیرا وقتی بر اساس حدیث وصیت، دوازده نفر نخست امام اند و دوازده نفر دوم مهدی، معنای این روایت، این است که دوازده نفر دوم دیگر امام نیستند. بنابراین ما به جز دوازده امام، امام دیگری نخواهیم داشت، در حالی که احمد حسن مدعی مقام امامت نیز هست. پس بزرگ ترین مستند او دلیلی بر نفی ادعای اوست و این تعارض در ادله، نشان گر آشفتگی نظام فکری و در نتیجه، آشفتگی شخصیت اوست و حاشا که امامی دچار چنین آشفتگی ها و تعارضات باشد؛ زیرا امام تجسم قرآنی است که در آن هیچ اختلاف و تعارضی نیست:

﴿وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لَوُجِدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾. (نساء: ۸۲)

تعارضات بیرونی

مقصود از تعارضات بیرونی، تعارضاتی است که میان دعاوی احمد حسن و فرمایشات اهل بیت علیهم السلام وجود دارد. در این باره نمونه‌های بسیاری می‌توان ارائه کرد، ولی به سبب رعایت اختصار به یک مورد اشاره می‌شود:

می‌نویسند:

یکی از ادله حقانیت احمد حسن، علم الهی اوست. وی دارای علم لدنی است و همچنان که در روایات آمده، یکی از نشانه‌های امام علم است. (انصار امام مهدی، بی تا: ۶۹)

در حالی که بر اساس فرمایشات پیشوایان معصوم، آن علمی که پیشوایان معصوم از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله به ارث برده‌اند و نشانه شناخت امام است، منحصرأ در اختیار دوازده نفر است و هیچ کس دیگری با آنان در این مطلب شریک نیست.

امام صادق علیه السلام فرمودند:

... يَا يُونُسُ! إِذَا أَرَدْتَ الْعِلْمَ الصَّحِيحَ فَعِنْدَنَا أَهْلُ الْبَيْتِ فَإِنَّا وَرَثَتْنَا وَأُوتِينَا شَرَعَ الْحِكْمَةِ وَ فَصَلَ الْخُطَابِ. فَقُلْتُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! وَ كُلُّ مَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ وَرِثَ كَمَا وَرِثْتُمْ مَنْ كَانَ مِنْ وُلْدِ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ عليهما السلام؟ فَقَالَ: مَا وَرِثَهُ إِلَّا الْأَئِمَّةُ الْإِثْنَا عَشَرَ. قُلْتُ سَمِّهِمْ لِي يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! فَقَالَ: أَوْهَمُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَ بَعْدَهُ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ بَعْدَهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ ثُمَّ أَنَا وَ بَعْدِي مُوسَى وَ لَدِي وَ بَعْدَ مُوسَى عَلِيُّ ابْنُهُ وَ بَعْدَ عَلِيٍّ مُحَمَّدٌ وَ بَعْدَ مُحَمَّدٍ عَلِيُّ وَ بَعْدَ عَلِيٍّ الْحَسَنُ وَ بَعْدَ الْحَسَنِ الْحُجَّةُ اضْطَفَانَا اللَّهُ وَ طَهَّرَنَا وَ أُوتِينَا مَا لَمْ يُؤْتِ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ؛ (خزازه قس، ۱۴۰: ۲۵۹)

... ای یونس، اگر دانش صحیح می‌خواهی نزد ما اهل بیت است. به ما حکمت و فصل الخطاب داده شده و ما آن‌ها را به ارث برده‌ایم. عرض کردم: ای فرزند پیامبر خدا، آیا هر کسی از اهل بیت و از فرزندان علی و فاطمه باشد، آن چه شما به ارث برده‌اید را ارث برده است؟ فرمود: جز امامان دوازده‌گانه کسی آن را ارث نبرده است. عرض کردم: ای فرزند رسول خدا، آنان را نام ببرید! فرمود: اولین آنان علی بن ابی طالب است، پس از او حسن و حسین و علی بن حسین و محمد بن علی و سپس من و پس از من موسی و پس از موسی پسرش علی و پس از علی، محمد و پس از محمد، علی و پس از علی، حسن و پس از حسن، حجت. خداوند ما را انتخاب کرد و پاک گرداند و به ما چیزی داده شد که به هیچ کس داده نشد.

مخالفت با اجماع شیعه و اهل سنت

آخرین نکته‌ای که در پایان این قسمت می‌توان به آن اشاره کرد، این است که اعتقاد به امامان دوازده‌گانه یکی از محوری‌ترین باورهای شیعه در طول تاریخ بوده است و شیعیان همیشه به نام شیعیان دوازده‌امامی شناخته می‌شدند. این مطلب ریشه در روایات متواتری دارد که از پیامبر گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شده که امامان را دوازده نفر و به تعداد نقبای بنی اسرائیل معرفی فرموده‌اند و بلکه این مضمون را اهل سنت در کتاب‌های معتبر خود همچون صحاح شش‌گانه ثبت کرده‌اند. از این رو این باور که پیامبر گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دوازده جانشین دارند، از اعتقاداتی است که در میان تمام مسلمین اعم از شیعه و سنی بر آن اتفاق نظر وجود دارد؛ با این حال احمد حسن خود را امام سیزدهم می‌داند. بنابراین ادعای او مخالفت با اجماع شیعه و سنی است و او سخنی گفته که نه بر مبنای شیعه پذیرفتنی است و نه بر مبنای اهل سنت و این خود دلیل استوار دیگری بر بدعت‌گذار بودن اوست.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع

- احمد الحسن، *الجواب المنير عبر الاثير*، اصدارات الامام المهدي عليه السلام، چاپ اول، ۱۴۳۱ق.
- اربلی، علی بن عیسی، *كشف الغمة*، بیروت، دار الاضواء، چاپ دوم، ۱۴۰۵ق.
- ابن اثیر، مبارک بن مبارک، *النهاية في غريب الحديث والأثر*، قم، مؤسسه اسماعیلیان، چاپ چهارم، ۱۳۶۴ش.
- ابن حنبل، احمد بن محمد، *المسند*، بیروت، دار صادر، بی تا.
- ابن طاووس، علی بن موسی، *اقبال الأعمال*، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۴ق.
- _____، *الملاحم والفتن*، اصفهان، مؤسسه صاحب الامر عليه السلام، چاپ اول، ۱۴۱۶ق.
- ابن فارس، احمد، *معجم مقاییس اللغة*، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۴ق.
- ابن منظور، محمد بن مکرم مصری انصاری، *لسان العرب*، قم، نشر ادب حوزه، ۱۴۰۵ق.
- انصار امام مهدي، *ادله جامع دعوت یمانی آل محمد؛ سید احمد الحسن*، وبسایت فارسی «انصار امام مهدي، yamaani.com»، بی تا.
- آیتی، نصرت الله، «معیارهای تطبیق نشانه های ظهور»، فصل نامه علمی - پژوهشی مشرق موعود، قم، مؤسسه آینده روشن، پاییز ۱۳۹۱ش.
- بحرانی، سیدهاشم، *غایة المرام*، تحقیق: سیدعلی عاشور، بی جا، بی تا، بی تا.
- _____، *المحجة فی ما نزل فی القائم الحجة*، بیروت، مؤسسه النعمان، ۱۴۱۳ق.
- حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله، *المستدرک علی الصحیحین*، تحقیق: یوسف عبدالرحمن المرعشلی، بی جا، بی تا، بی تا.
- حرّ عاملی، محمد بن حسن، *الفصول المهمة فی اصول الأئمة*، تحقیق: محمد بن محمد الحسین القائینی، قم، مؤسسه معارف اسلامی، بی تا.
- حموی، یاقوت، *معجم البلدان*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۹۹ق.
- خزاز قمی، علی بن محمد، *کفایة الأثر*، قم، انتشارات بیدار، ۱۴۰۱ق.
- خصیبه، حسین بن حمدان، *الهدایة الكبرى*، بیروت، مؤسسه البلاغ، چاپ چهارم، ۱۴۱۱ق.
- خمینی، سید روح الله، *کتاب الطهارة*، قم، مطبعة مهر، بی تا.
- دیراوی، عبدالرزاق، *دعوة السيد احمد الحسن هي الحق المبين*، اصدارات الامام المهدي، چاپ اول، ۱۴۳۳ق.
- صادقی، مصطفی، *تحلیل تاریخی نشانه های ظهور*، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی،

- چاپ اول، ١٣٨٥ش
- صدر، سيد محمد، موسوعة الامام المهدي، بي جا، دارالكتاب الاسلامي، چاپ دوم، ١٤٢٧ق.
- صدوق، محمد بن علي بن حسين بن بابويه، الامالي، قم، مركز الطباعة و النشر، چاپ اول، ١٤١٧ق.
- _____، علل الشرايع، نجف اشرف، مكتبة الحيدرية، ١٣٨٥ق.
- _____، كمال الدين و تمام النعمة، تحقيق: علي اكبر غفاري، قم، مؤسسة النشر الاسلامي، چاپ اول، ١٤٠٥ق.
- _____، معاني الأخبار، قم، مؤسسة النشر الاسلامي، ١٣٧٩ق.
- صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات، تهران، منشورات الاعلمي، ١٤٠٤ق.
- طبرسي، فضل بن حسن، اعلام الوري بأعلام الهدى، قم، مؤسسه آل البيت، چاپ اول، ١٤١٧ق.
- طبري، محمد بن جرير، دلائل الامامة، قم، مؤسسة البعثة، چاپ اول، ١٤١٣ق.
- طوسي، محمد بن حسن، الغيبة، تحقيق: عبادالله تهرانى و على احمد ناصح، قم، مؤسسة المعارف الإسلامية، چاپ اول، ١٤١١ق - الف.
- _____، مصباح المتجهد، بيروت، مؤسسة فقه الشيعة، چاپ اول، ١٤١١ق - ب.
- عدة من الرواة، الأصول الستة عشر، قم دارالشبستري، چاپ دوم، ١٤٠٥ق.
- فراهيدى، خليل بن احمد، كتاب العين، قم، دارالهجرة، چاپ دوم، ١٤٠٩ق.
- كاظمى، سيد مصطفى بن ابراهيم، بشارة الإسلام، تحقيق: نزار حسن، قم، مؤسسه فرهنگى و اطلاع رسانى تبيان، ١٣٨٧ش.
- كلينى، محمد بن يعقوب، الكافي، تحقيق، تصحيح و تعليق: على اكبر غفاري، تهران، دار الكتب الاسلامية، چاپ پنجم، ١٣٦٣ش.
- مجلسى، محمدباقر، بحار الأنوار، بيروت، مؤسسة الوفاء، چاپ دوم، ١٤٠٣ق.
- مجلسى، محمدتقى، مرآة العقول فى شرح أخبار آل الرسول، تحقيق: سيدهاشم رسولى محلاتى، تهران، دارالكتب الاسلامية، چاپ سوم، ١٣٧٠ش.
- مروزى، نعيم بن حماد، كتاب الفتن، بيروت، دارالفكر، ١٤١٤ق.
- مسعودى، على بن حسين، إثبات الوصية للإمام على بن أبى طالب، قم، مؤسسه انصاريان،

چاپ دوم، ۱۴۲۴ق.

- مغربی، قاضی نعمان، شرح الأخبار، قم مؤسسة النشر الاسلامی، چاپ دوم، ۱۴۱۴ق.

- مفید، محمد بن محمد بن نعمان، الاختصاص، تحقیق: علی اکبر غفاری، بیروت، دارالمفید، چاپ دوم، ۱۴۱۴ق.

- مقدس، محمد هادی، تقریرات الحج (تقریرات درس آیت الله العظمی گلپایگانی)، بی جا، بی نا، بی تا.

- نعمانی، محمد بن ابراهیم، الغیبة، تحقیق: فارس حسون، قم، انوار الہدی، چاپ اول، ۱۴۲۲ق.

- یزدی حائری، علی، إلزام الناصب فی إثبات الحجة الغائب، تحقیق: سید علی عاشور، بی جا، بی نا، بی تا.

- وبسایت «مرکز ملی پاسخ گویی به سؤالات دینی»: www.pasokhgoo.ir



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی